

بررسی روایات مہدویت

ترجمہ کتاب
«المہدی عَلَيْهِ السَّلَام فِي أَحَادِيثِ الْمُسْلِمِينَ
حقیقہ ثابتہ»

مؤلف: سید محمد رضا حسینے جالے

مترجم: عبدالحسین پیش



فهرست

- دبیاچه..... ۷
- مقدمه..... ۹
- فصل اول: تردید میان اجتهاد و تقلید در نقد حدیث..... ۱۵
- ضوابط نقد حدیث..... ۱۷
- احادیث مربوط به امام مهدی علیه السلام در صحیحین..... ۱۷
- فصل دوم: آیا احادیث امام مهدی علیه السلام خاص شیعیان است؟..... ۲۱
- فصل سوم: صحت و ضعف احادیث مربوط به امام مهدی علیه السلام..... ۲۵
- فصل چهارم: اصل و جزئیات احادیث امام مهدی علیه السلام..... ۴۷
- فصل پنجم: بررسی احادیث مهدویت..... ۵۳
- جنبه‌های مثبت مسأله وجود امام مهدی علیه السلام..... ۶۱
- فصل ششم: جایگاه عقل در نقد حدیث..... ۶۹
- فصل هفتم: آیا مسأله امامت حضرت مهدی علیه السلام از عقاید است؟..... ۷۷
- فصل هشتم: چند مسأله مهم..... ۸۱
۱. جعل حدیث..... ۸۱
۲. مسأله وحدت [امت] و روایت حدیث..... ۸۷

۳. غیبت نزد شیعه ۹۰
- دلیل التزام شیعه به غیبت امام مهدی علیه السلام ۹۵
- فرق شیعه و مسأله حضرت مهدی علیه السلام ۱۰۳
- تولد امام مهدی علیه السلام و زمان آن ۱۰۵
- ثابت نشدن تولد برای حکام ۱۰۷
- طول عمر حضرت مهدی علیه السلام ۱۰۹
- فایده امام غایب ۱۱۱
- سخن پایانی ۱۱۸

دیباچه

بر پایه احادیث متواتر، حضرت مهدی علیه السلام جزو اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و هیچ یک از فرقه‌های اسلامی در درستی این روایات تردید ندارند؛ زیرا اسناد این روایات در مهم‌ترین کتاب‌های روایی با سند کامل آمده و این مسئله، از عقاید معروف و مشهور آنان به شمار می‌آید. البته در این میان، شمار اندکی از روشنفکران و کسانی که تشکیک و جدل را به شیوه غربی‌ها آموخته‌اند و هدف‌های آنان را دنبال می‌کنند، با عنوان‌های فریبنده‌ای همچون «نقد عقلی حدیث» و امثال آن، درصدد ایجاد شبهه در این اعتقاد مورد اتفاق مسلمانان هستند.

از آنجا که اعتقاد به «مهدی» از خاستگاه‌های بسیار مهم اتحاد و همدلی مسلمانان است، هدف این تشکیک‌ها چیزی جز تلاش برای تفرقه نیست.

در رساله حاضر سعی شده است با بیانی رسا، به شبهه‌های تشکیک‌کنندگان پاسخ داده شود. امید است که این اثر گامی مؤثر در ایجاد اتحاد میان مسلمانان باشد.

کتاب بررسی روایات مهدویت، ترجمه کتاب «المهدی فی احادیث المسلمین حقیقة ثابتة» تألیف محقق و پژوهشگر عالم و فرزانه حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید محمدرضا حسینی جلالی است که به اهتمام پژوهشکده حج و زیارت و قلم توانای جناب آقای عبدالحسین بینش به فارسی برگردانده شده است. ضمن تشکر و قدردانی از مؤلف و مترجم و دیگر دست‌اندرکاران حوزه مهدویت، امیدواریم این تلاش مقبول امام منتظر عجل الله فرجه و منتظران ظهور باشد.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

پژوهشکده حج و زیارت

مقدمه

در روزگار ما، تلاش پژوهشگران در عرصه حدیث بسیار شگفت‌انگیز و افتخار‌آمیز است؛ به گونه‌ای که چه‌بسا از خلال تلاش‌های آنان، گنج سرشار «میراث ما» نشر می‌یابد و در نتیجه، سرچشمه‌های وحیانی اندیشه‌های جاودانه ما آشکار می‌شود.

گاه صفای این افتخارات و شگفتی‌ها با فعالیت گروهی اندک در حوزه علوم حدیث، به تیرگی می‌گراید. ولی از آنجا که تلاش‌های آنان از مسئولیت علمی و معیارهای فنی بی‌بهره است، کارشان همانند تلاش «زنی است که پس از محکم تابانیدن رشته‌هایش، آن را باز می‌تاباند»^۱ یا «همچون سرابی است در دشت هموار که تشنه، آن را آب می‌پندارد»^۲ از جمله این تلاش‌ها، چیزی به نام «نقد متن حدیث» است که در مقابل معتقدان به «سند حدیث» انجام می‌شود.

به‌طور کلی، نقد حدیث از مهم‌ترین فعالیت‌هایی است که عالمان

۱. نحل: ۹۲.

۲. نور: ۳۹.

اسلامی برای پاکیزه نگه داشتن این چشمه پر آب، از هرگونه آلودگی و تیرگی، انجام داده‌اند. نقد حدیث با رعایت شرایط و مقررات آن، یکی از نوآوری‌های فکری مسلمانان و ویژگی‌های خاص فرهنگ و تمدن آنهاست. این امور از شیوه‌های پژوهشی - تحقیقی مسلمانان است که عامل افتخار آنان بر همه ملت‌ها و فرهنگ‌های کهن و نو، خواه مرتبط با ادیان آسمانی، خواه بشری (وضع شده بر پایه قوانین زمینی)، به شمار می‌آید.

در این مسیر، آنان قواعد، پایه‌ها و موازین ضابطه‌مند، محکم و درستی را برای نقد سند و متن حدیث پی ریخته‌اند تا از این راه، درست و نادرست و حق و باطل آنها را از یکدیگر بازشناسند؛ به گونه‌ای که با تکیه بر راه‌های اثبات معقول و متعارف، متن حدیث چنان اعتباری یابد که افزون بر متون کهن در نوشته‌های جدید نیز بتوان بر آنها اعتماد کرد. پیشینیان بزرگوار ما در راه اصلاح حدیث، تلاش‌های بسیاری بر خود هموار ساخته‌اند؛ چنان‌که برخی از آنها برای ثبت مجموعه احادیثی در کتاب خود، از لابه‌لای ده‌ها هزار حدیث، طی سال‌های متمادی جست‌وجو و گاه با پیمودن مسافت‌های دور، به بررسی و تحقیق پرداخته و در کتاب جامع خود، چیزی را که بین خود و خدا حجت می‌دیدند، ثبت نمودند.

آنان با این روش، گنج‌ها و ذخایر بزرگی را از فرهنگ منقح، نقادی شده، منظم و مدون به یادگار گذاردند و اصول، آثار، مسندها و جوامع حدیثی را پدید آوردند.

پس از آن، نسل دوم آمد. این نسل نیز با تکیه بر راه‌های امن و موثق،

بسیار کوشید و آنچه از چشم گذشتگان به دور مانده بود، خواه در گردآوری خواه تنظیم، فراهم آورد. بدین گونه بود که معجم‌ها، مستدرک‌ها و جامع‌های متأخر شکل گرفت.

در دوره اخیر، مردم برای استفاده و توشه برگرفتن از این ثروت گران‌بها، در زمینه‌های علمی و عملی، اندکی درنگ کردند و در تعامل با حدیث گردآوری شده به چند دسته تقسیم شدند:

برخی به نقد و گزینش پیشینیان بسنده و به کتاب‌های حدیث و منابعی که مورد وثوقشان بود، استناد کردند؛ به گونه‌ای که درصدد به‌کارگیری اصول تازه نقد درباره آنها برنیامدند و به پیروی از گذشتگان در این موضوع پایبندی نشان دادند؛ به گونه‌ای که در آرای فقهی خویش و احکام شرعی، به تقلید از فقهای چهارگانه پایبند ماندند. آنان راه‌های کسب معارف دینی را به همان چیزی که گذشتگان به آن رسیده بودند، محدود ساختند؛ بی‌آنکه از آنها بگذرند یا آنها را به بوته نقد بگذارند.

گروهی دیگر، با شیوه تقلید در منابع به مقابله برخاستند. اینان معتقدند اندیشه و نظر باید آزاد باشد تا جولان دهد و ابداع کند. از این‌رو، بر این باورند باب کوشش و اجتهاد در همه دانش‌های اسلامی باز است. اینان حتی در فقه و شناخت احکام و همه منابع معرفت، از جمله حدیث، به تقلید پایبند نیستند؛ چنان‌که مذهب فقهی مشخص و تعریف شده‌ای که به آن پایبند باشند، ندارند و مطابق اجتهاد خودشان عمل می‌کنند.

در نظر این گروه، کتاب‌های به اصطلاح «صحیح» چندان اهمیتی ندارد و هر حدیثی را که به گوششان برسد، با تکیه بر روش‌های نقدی

که نزد دانشمندان جدید شناخته شده است، نقادی می‌کنند. هر یک از دو گروه (اهل تقلید و اهل اجتهاد) برای خود دلایلی دارند، ولی ناگفته پیداست هرکس به دلیل معتبری تکیه زند، به اندازه تلاش خویش پاداش می‌گیرد.

در دوره کنونی، جای بسی شگفتی و تأسف است که گروه اندکی از کسانی که به نقد علم حدیث شریف می‌پردازند، در برخورد با این منبع سرشار و غنی اندیشه اسلامی، از شیوه روشن و معروفی پیروی نمی‌کنند؛ بلکه در نقد حدیث میان اجتهاد و تقلید سرگردانند!

آنان گاه می‌کوشند تا اسناد احادیث را به بوته نقد بگذارند و اشکال موجود در آن را شرح دهند و گاه به گفته‌های عالمان علم رجال به راویان آن احادیث رجوع می‌کنند و می‌کوشند تا مدلول روایات را با یکدیگر مقایسه کنند، آن‌گاه هرچه را با عقل خویش درمی‌یابند، با آن موافقت می‌کنند و درست می‌دانند و آنچه را با عقلشان راست نمی‌آید، به ضعف و بلکه به مجعول بودن محکوم می‌کنند. از این‌رو، میان حدیث صحیح و غیر صحیح، طبق نظر خودشان، تمایز قائل می‌شوند (نه بر اساس ضوابط علم الحدیث). آنان به این وسیله می‌خواهند هم‌پای اهل اجتهاد سیر کنند.

و گاهی به کتاب‌های گذشتگان که به نام «صحاح» معروف است، مراجعه می‌کنند تا به کار آنان استشهاد کنند و اگر آنان در اثر خود حدیثی را درج کرده باشند، آن را بپذیرند و اگر نکرده باشند، آن را تضعیف و بلکه حکم جعلی بودنش را صادر کنند. آنان با این رویکرد مقلد می‌باشند.

از جمله این گروه، نویسندگان جدیدی هستند که بدون داشتن توان و تجربه کافی به عرصه این دانش شریف پا نهاده‌اند و از این طریق می‌کوشند تا اثبات کنند احادیث، افزون بر نقد سندی، به نقد عقلی نیز نیازمند است. اما در خلال این موضوع، ادعاهای مناقشه‌انگیز با تناقض‌های فراوان مطرح می‌کنند؛ نمونه این نوع نگرش، مطالبی است که درباره احادیث مهدی علیه السلام گفته‌اند؛ احادیثی که درباره‌اش گفته شده: «در این باره هزاران کتاب نوشته شده و صدها سند نقل گشته و - به تعبیر خودشان - بیشترین تأثیر را در تاریخ امت ما نهاده است»^۱.

این افراد می‌کوشند تا با تکرار گفته‌های «احمد امین مصری» که شیعه را به جعل نظریه مهدی متهم می‌سازد، درستی این احادیث را زیر سؤال ببرند.

دیگر کسی که مورد تقلید اینان است، «ابن خلدون» است که احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام و درستی آنها را منکر است و ادعای تواتر آنها را ساختگی می‌داند. آنان در این بررسی، مهم‌ترین چیزی را که در احادیث مرتبط با نسب و زندگی امام مهدی علیه السلام معیار نقد قرار می‌دهند، نقد عقلی است؛ در نتیجه، بر آن جنبه‌های منفی که در قضیه حضرت مهدی و احادیث، تاریخ و ادعاهای مهدویت تصور کرده‌اند، متمرکز شده‌اند.

آنان در همه این ادعاها، خود را اهل پژوهش علمی یقین‌آور نشان می‌دهند و بافته‌های خود را دلیل بر انکار مهدی علیه السلام می‌دانند. به همین دلیل، به احادیث مربوط به ایشان نسبت جعلی می‌دهند و کسانی

۱. تراثنا و موازین النقد، استاد سائح علی حسین، مجله «کلیه الدعوة الإسلامیه»،

را که با نظریه‌هایشان مخالفند، «متحجر» می‌نامند.
در این نوشته، کوشیده‌ایم تا بی‌اعتباری این‌گونه پندارها و اتهام‌ها و
مخالفت‌هایی را که با شیوه پژوهش علمی صورت گرفته است، طی چند
فصل اثبات کنیم.

فصل اول:

تردید میان اجتهاد و تقلید در نقد حدیث

با آنکه برخی نویسندگان می‌کوشند خود را در نقد حدیث، مجتهد نشان دهند و خویش را از سلطه آنچه «مصادر مشهور» نامیده می‌شود، برهانند و نیز از «بخاری»، «مسلم» و «ابن حنبل» (از امامان حدیث، به قول خودشان)، «انسان‌های جایز الخطا» بسازند^۱، ولی با این حال، در رد احادیث مهدی موعود علیه السلام می‌گویند: «بخاری و مسلم هیچ‌یک از احادیثی را که ظهور حضرت مهدی علیه السلام را بشارت می‌دهد، نقل نکرده‌اند»^۲.

به این ترتیب، کسانی که دیگران را به سبب اعتقاد به عاری از خطا و اشتباه بودن هرگونه کوشش بشری - از سوی هرکس که باشد - سرزنش

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۱۷۹.

۲. همان، ص ۱۸۵.

می‌کنند و مصونیت بخاری و مسلم را از خطا نفی می‌کنند (و خطاکار بودن بخاری و مسلم را پذیرفته‌اند) چنین کسانی چگونه به خود حق می‌دهند ثبت نشدن یک حدیث در کتاب‌های بخاری و مسلم را - حتی اگر دیگران آن را روایت کرده و صحیح دانسته باشند - دلیل بر بطلان آن حدیث بدانند؛ به‌ویژه که بخاری و مسلم مدعی گردآوری همه احادیث صحیح در کتاب‌هایشان نیستند، به‌گونه‌ای که خود اذعان کرده‌اند آنچه را لازم و ضروری و در توانشان بوده و نیز به هدفشان در گردآوری حدیث مرتبط بوده است، گزینش کرده‌اند. آن دو تصریح کرده‌اند که شمار احادیثی که آنها وانهادند، به‌مراتب، بیشتر از آن چیزی است که نقل کرده‌اند.^۱

حال جای این پرسش است که آیا می‌توان ثبت‌نشدن یک حدیث در کتاب‌های آنها را دلیل بر نادرستی آن دانست؛ با آنکه حدیث صحیح همان‌گونه که در بخاری و مسلم موجود است، در کتاب‌هایی که پس از آنها به نگارش درآمده نیز موجود است؛ به‌ویژه در کتاب‌هایی که به عنوان «استدراک» بر آن دو نوشته شده، احادیثی که آن دو نقل نکرده‌اند ولی طبق شروط بخاری و مسلم صحیح می‌باشد.

«شیخ محسن عباد» ضمن یادآوری این مطلب، شماری از کتاب‌های جامع روایی دیگر را بدین شرح برشمرده است: «الموطأ،

۱. ر.ک: علوم الحدیث، ابن الصلاح، ص ۱۹. او می‌گوید: «بخاری و مسلم، نه همه احادیث صحیح را در کتاب‌های صحیح خود آورده و نه التزامی به این کار داشته‌اند»؛ نیز ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۲. وی گفته است: «بخاری و مسلم هیچ‌کدام نگفته‌اند که احادیث دیگری که آنها گزینش نکرده‌اند، صحیح نیستند».

صحیح ابن خزیمه، صحیح ابن حبان، جامع ترمذی، سنن ابوداود، سنن نسائی، سنن ابن ماجه، مستدرک حاکم، سنن دارقطنی، سنن بیهقی و دیگران»^۱.

ضوابط نقد حدیث

«نقد حدیث» کار آسانی نیست تا هر کسی که به کتاب‌های رجال حدیث مراجعه می‌کند، اجازه انجام‌دادن چنین کاری داشته باشد؛ بلکه این کار در سایه برخورداری از ملکه اجتهاد در این فن و برگزیدن روش رجالی ثابت و فراگیری قواعد درست نقد امکان‌پذیر است. چنانچه ناقد، در علم رجال اهل اجتهاد باشد و حق داشته باشد در نقد حدیث اظهار نظر کند، در این صورت حق ندارد در پذیرش یا رد یک حدیث، شیوه نادرست تقلید را در پیش گیرد.

احادیث مربوط به امام مهدی عج در صحیحین

ادعای اینکه بخاری و مسلم «حدیثی که بشارت مهدی را اثبات کند، نقل نکرده‌اند»، ادعای باطلی است؛ زیرا بخاری و مسلم احادیثی را نقل کرده‌اند که به ظهور حضرت مهدی عج مرتبط است. شیخ عبدالمحسن عباد، در فصل پنجم مقاله‌اش، درباره برخی احادیث که در صحیحین (بخاری و مسلم) درباره حضرت مهدی عج آمده است چنین می‌نویسد:

۱. شیخ عبدالمحسن عباد (مدرس دانشگاه اسلامی مدینه منوره)، مجله همان دانشگاه، مقاله پنجم، ش ۴۵ و مقاله ۳۸، ش ۴۶.

بخاری در باب نزول عیسی، به نقل از ابوهریره، نوشته است:
«آن‌گاه که پسر مریم در میان شما فرود آید و امام شما از
خودتان باشد، چه خواهید کرد».^۱

از مسلم نیز در کتاب «الایمان»، از ابوهریره مثل همین حدیث نقل
شده است.^۲

در صحیح مسلم از جابر نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود:
پیوسته گروهی از امت من تا روز قیامت آشکارا بر سر حق
می‌جنگند و غالبند. سپس حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود می‌آید و
امیرشان به حضرت عیسی می‌گوید جلو بایست و برایمان نماز
بخوان...^۳

عباد گفته است:

در کتاب‌های احادیث سنن و مسندها و دیگر کتاب‌ها، احادیثی
آمده است که بر این امر دلالت دارد که آن مرد صالح، «مهدی»
نام دارد و برخی از سنت مفسر برخی دیگر است.
مسلم، از جابر و ابوسعید چنین نقل می‌کند: «در آخرالزمان خلیفه‌ای
می‌آید که مال را مُشت مُشت می‌بخشد و شمارش نمی‌کند».^۴
از اینجا روشن می‌شود این گویندگان با منابع اصیلی که به موضوع

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲. صحیح مسلم، (بشرح النووی)، ج ۲، ص ۱۹۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۶.

۳. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۴.

۴. صحیح مسلم، ش ۲۹۱۳ و ۲۹۱۴ در کتاب الفتن؛ ر.ک: مسند احمد، ج ۳، صص ۳۸ و ۳۱۳ و
۳۱۷؛ التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۴۲؛ ر.ک: مقاله «نظرة فی أحادیث المهدي»، مجله
التمدن الاسلامی.

حضرت مهدی علیه السلام پرداخته است و آنها، خود کار نویسندگانشان را حجت گرفته‌اند، چقدر فاصله دارند؛ به گونه‌ای که سطح استدلالشان این است که چون روایتی را آنان نقل نکرده‌اند، نه تنها دلیل بر ضعف آن روایت، بلکه نشان جعلی بودن آن است! این افراد، گرفتار همان اشکالی شده‌اند که خود بر کسانی که صحیح بخاری و مسلم را عاری از خطا و اشتباه می‌دانند، وارد کرده‌اند؛ زیرا می‌گویند کاری که آنها انجام نداده‌اند نیز حجت است و برخی احادیث را به صرف ادعای اینکه آنان نقل نکرده‌اند، نادرست می‌دانند.

ناآگاهی آنان حتی نسبت به همین دو منبع اصلی نیز به روشنی به چشم می‌خورد. درحالی که خود مدعی‌اند نسبت به آنها آگاهی کافی دارند؛ برای مثال، اینان ادعا می‌کنند در این دو منبع درباره امام مهدی علیه السلام چیزی نیافته‌اند؛ درحالی که به خلاف نظر آنان، احادیث حضرت مهدی علیه السلام در آن دو کتاب ثبت و نقل شده است.

همه قصه از آنجا ریشه می‌گیرد که اینان در موضوع نقد حدیث، میان

اجتهاد و تقلید سرگردانند!

فصل دوم:

آیا احادیث امام مهدی علیه السلام خاص شیعیان است؟

نقل احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام ویژه گروه خاصی از مسلمانان نیست؛ بلکه این احادیث بیش از هر موضوع دیگری میان همه مسلمانان مشترک است. باید تأکید کرد که روایت‌هایی که اهل سنت درباره بشارت به مهدی منتظر علیه السلام نقل کرده‌اند، از آنچه شیعیان در این باره نقل کرده‌اند کمتر نیست. اما برخی با توسل به انواع راه‌ها و شیوه‌ها، درصددند تا این روایات را به شیعه نسبت دهند و تنها آنان را در این باره مسئول بدانند. یکی از این نویسندگان می‌گوید:

فکر شیعی، دنیایی از اسطوره و احادیث «جعلی» را از طریق موالی پذیرفته است و برخی از این جعلیات به برخی محدثان اهل سنت، که در نقل روایت از برخی پیروان فرقه‌های مخالف، تساهل ورزیده‌اند، نیز سرایت کرده است.^۱

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۱۸۵.

در این سخن چند نکته نهفته است:

۱. حکم به اینکه این احادیث تنها نزد افکار شیعی پذیرفته است.
 ۲. حکم بر محدثان اهل سنت بر اینکه این روایات را از روی تساهل نقل کرده‌اند و به این ترتیب برخی احادیث (شیعه) میان آنها نیز نفوذ کرده است.
 ۳. حکم به جعلی بودن همه این احادیث.
- اینها داوری‌های بسیار دشواری است و کسی که اندک آشنایی با علوم حدیث دارد، حق ندارد آنها را به آسانی مطرح کند. پاسخ هریک از این داوری‌ها به تفصیل خواهد آمد، ولی پیش از هر چیز باید ضد و نقیض‌گویی این سخن روشن شود. اگر طبق نظر نویسنده، شیعیان تنها کسانی هستند که احادیث حضرت مهدی علیه السلام را می‌پذیرند و «شماری» از آنها به «برخی» از محدثان سنی «سرایت» کرده است، پس چرا در هشت سطر بعد می‌گوید: «می‌توان به حجم انبوهی که «تنها» اهل سنت نقل کرده‌اند، اشاره کرد». ^۱ چگونه است این شمار اندک تسری یافته، تنها پس از هشت سطر از سخن نخست، به توده‌ای بزرگ تبدیل می‌شوند! چنانچه این احادیث جعلی هستند، چرا تنها در یک صفحه بعد می‌گوید: اشاره می‌کنم به اینکه «بسیاری» از این احادیث در «صحاح» به جز بخاری و مسلم نقل شده است! برخی از آنها را نیز «حاکم» در «المستدرک» و «ابن حنبل» در «مسند» خویش نقل کرده است. به علاوه سنن الدانی، «نعیم بن حماد» و بسیاری دیگر. ^۲

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۱۸۶.

۲. همان.

این تناقض‌گویی، نیازی به توضیح و تفسیر ندارد؛ از سویی می‌گوید احادیث «جعلی» هستند و «برخی» از آنها به «سهل‌انگاران» اهل تسنن سرایت کرده است و از سوی دیگر می‌گوید «بسیاری» از این احادیث در کتاب‌های «صحاح» نقل شده است! روشن است میان اصطلاحات «جعلی»، «صحاح» و میان سرایت کرده به «برخی» و «بسیار» نقل شده، منافات وجود دارد. چنین سخنانی از سوی کسی که با اصطلاح حدیث آشنا باشد، بیان نمی‌شود. همچنین کسانی که می‌دانند چه اندیشه‌ای را در سر می‌پرورانند و چه چیزی را بر قلم می‌رانند، چنین داوری‌های دشواری نمی‌کنند. حکم «تساهل» به صاحبان «صحاح» دادن، چیزی جز جهل نسبت به تاریخ حدیث و تاریخ محدثان و نداشتن آگاهی نسبت به رنجی که اهل حدیث در راه گردآوری، ضبط، تدوین و تحریر آن برده‌اند، نیست. کسانی که در پایین‌ترین سطوح آشنایی با اصطلاحات حدیثی، تاریخ حدیث و اهل و قواعد آن قرار دارند، حق ندارند به دریای پهناور «نقد» وارد شوند. در فصل‌های آینده وجوه بطلان این‌گونه داوری‌های دشوار را بیان خواهیم کرد.

فصل سوم:

صحت و ضعف احادیث مربوط به امام مهدی علیه السلام

برخی نویسندگان، احادیث امام مهدی علیه السلام را «جعلی» توصیف می‌کنند و منتسب بودن «جعل» به شیعه را پیوسته بر زبان می‌آورند! با این وجود، نزد همه پژوهشگران علوم حدیث مسلم است آن دسته از احادیث حضرت مهدی علیه السلام که در کتاب‌های گوناگون، از جمله کتاب‌های صحاح، مسندها و سنن ثبت شده است و راه‌های متعدد و اسناد گوناگون دارند، اگر هم صحیح نباشند، کسی نمی‌تواند همه آنها را جعلی بخواند. بالاترین و بدترین جرئتی که یک فرد می‌تواند به خود بدهد، این است که آنها را ضعیف بخواند. واقعیت مشهود این است که اسناد احادیث امام مهدی علیه السلام، برخی صحیح و مورد اتفاق همگان، برخی حسن، برخی ضعیف و برخی نیز جعلی است!

هیچ کس - مگر شمار اندکی از متأخران ناآشنا با حدیث و

اصطلاحاتش - همه آنها را جعلی نخوانده است. نویسنده این سخن نیز به پیروی از آن گروه اندک این تعبیر را بر زبان آورده است.^۱

کسی که به جعلی بودن احادیث حضرت مهدی علیه السلام حکم می‌کند، در دو چیز از انصاف، فاصله گرفته است:

نخست، جعلی خواندن احادیث بدون آشنایی با مفهوم جعل و بدون قائل شدن تفاوت میان «جعل» و «ضعف» یک حدیث. چنین کاری از کسی که در نقد حدیث ادعای اجتهاد دارد، بسیار بعید است. مگر آنکه بگوییم وی در این سخن از اشخاصی ناآشنا با اصطلاح حدیث، مانند «احمد امین»، «ابن محمود قطری» و امثال آنان، تقلید کرده است.

دوم اینکه وی حکم به ضعف احادیث حضرت مهدی علیه السلام را از زبان پیشینیان خود، مانند «ابن خلدون»، «ابن حجر» و دیگران نقل کرده است، ولی وی هیچ اشاره‌ای نکرده که شمار بسیاری از محدثان احادیث امام مهدی علیه السلام را صحیح شمرده‌اند. آیا این گونه دخل و تصرف‌ها از کسی که با شیوه‌های علمی متقن در صدد «نقد علمی» حدیث باشد، صورت می‌پذیرد؟

به هر حال، چرا وی بیهوده می‌کوشد موضوع تصحیح نمودن اسناد احادیث را توسط برخی بی‌ارزش جلوه دهد، در حالی که خودش بر تضعیف نمودن اسناد آن اصرار می‌ورزد و تضعیف انجام شده از سوی ابن خلدون را مطرح می‌سازد و پس از نقل پاره‌ای از سخن او، درباره

۱. «شیخ عباد»، ضمن برشمردن اینان، در شماره ۴۰ با ردی که بر «علی بن محمود قطری» نوشته، کذب پندارهای آنان را اثبات کرده است. در ردیف نخست این گروه، «رشید رضا احمد امین» قرار دارد و از میان پیروانشان می‌توان به «ابن محمود» و «کاتب» اشاره کرد.

احادیث حضرت مهدی علیه السلام می‌گوید: «ابن خلدون یک‌یک این احادیث را در بوته نقد گذاشته و آنها را تضعیف کرده است».^۱ همچنین به ابن حجر نسبت می‌دهد که وی همه احادیث نقل شده درباره امام مهدی علیه السلام را جمع‌آوری کرده و با اعلام اینکه شمار آنها پنجاه حدیث است، ثابت نشدن صحت آنها را اعلام کرده است.^۲ در حالی که حق بیان یک بحث متقن علمی این است که این احادیث را از برخی بزرگان پیش از ابن خلدون یا معاصران وی یا کسانی که پس از وی آمده‌اند و شماری از این احادیث را صحیح شمرده‌اند را نیز نقل کند.

در اینجا بهتر آن است که برای تکمیل جوانب بحث، نام شماری از محدثان و عالمانی که احادیث حضرت مهدی علیه السلام را در کتاب‌هایشان ثبت کرده و نقدهایی که بر آنها وارد ساخته‌اند^۳ را بیان کنیم:^۴

۱. «عبدالرزاق» (متوفای ۲۱۱ هـ.ق) در کتاب «المصنف» (طبع حبیب الرحمان الاعظمی، انتشارات مجلس علمی هند، جزء یازدهم)، احادیث ۲۰۷۶۹ - ۲۰۷۷۹، را درباره حضرت مهدی علیه السلام درج کرده است. هیشمی در مجمع الزوائد (ج ۷، ص ۳۱۵) درباره برخی احادیث المصنف گفته است: «رجال آن صحیح است».

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۱۸۷.

۲. به نقل از «المهدی و المهديه»، احمد امین، ص ۱۰۸.

۳. ما در این زمینه بر کتاب «الامام المهدي عند اهل السنة» اثر شیخ مهدی فقیه، تکیه کرده‌ایم.

۴. از نخستین کسانی که این احادیث را به بوته نقد گذاشت، ابن خلدون است که برخی سخنانش را در اینجا نقل کردیم. در ادامه، از پیروان وی مانند محمد رشید رضا مصری شامی، احمد امین مصری و ابن محمود قطری و دیگران نیز یاد خواهیم کرد.

۲. «ابن ماجه» (متوفای ۲۷۳ ه.ق) در «سنن» (طبع محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب، عیسی البابی، مصر، ج ۲، صص ۲۲ - ۲۴)، احادیث ۴۰۸۲ - ۴۰۸۸ را درج کرده است. اسناد حدیث ۴۰۸۴ صحیح و رجال آن ثقه است. حاکم درباره اش گفته است: به شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است.

۳. «أبو داود» (متوفای ۲۷۵ ه.ق) در «سنن» (طبعه محمد محیی الدین عبدالحمید، دار احیاء السنّة النبویة، مصر، ج ۴، صص ۱۰۶ - ۱۰۹)، تحت عنوان کتاب المهدی، (شماره های ۴۲۷۹ - ۴۲۹۰) را در کتابش درج کرده است.

۴. «ترمذی» (متوفای ۲۹۷ ه.ق) در کتاب «الجامع الصحیح»، موسوم به السنن (طبع ابراهیم عطوة عوض، شركة مصطفى البابی، مصر، ج ۴)، احادیث ۲۲۳۰ و ۲۲۳۲ را درج نموده است. او درباره آن دو حدیث گفته است: حسن و صحیح است.

۵. «طبرانی» (متوفای ۳۶۰ ه.ق) در «المعجم الکبیر» (طبع حمدی السلفی، مطبعة الوطن العربی، بغداد، جزء ۱۰)، احادیث ۱۲۱۳ - ۱۲۳۱ موجود در مسند عبدالله بن مسعود را درج کرده است.

۶. «حاکم» (متوفای ۴۰۵ ه.ق) در «المستدرک علی الصحیحین» (ج ۴، صص ۴۶۴ و ۵۵۷) احادیث حضرت مهدی علیه السلام از جمله: «... هرگاه او را دیدید، با او بیعت کنید. گرچه در حالت خزیدن روی برف باشید. او خلیفه خدا مهدی است» را درج کرده و گفته است: «این حدیث - به شرط شیخین - صحیح است». ذهبی نیز در ذیلی که بر آن نوشته، با این نظر موافقت کرده است.



۷. «بغوی» (متوفای ۵۱۰ هـ.ق) در «مصاییح السنّة» (مطبعه محمدعلی صبیح، قاهره، ج ۱، ص ۱۹۲) آن احادیث را درج کرده و برخی از آنها را صحیح و برخی دیگر را حسن شمرده است.
۸. «ابن تیمیه» (متوفای ۷۲۸ هـ.ق) در کتاب «منهاج السنّة» (دارالاحیاء السنّة النبویة، ج ۴، ص ۲۱۱) گفته است:
- احادیثی که برای ظهور مهدی علیه السلام به آنها استدلال می‌شود، احادیثی صحیح هستند و ابوداود، ترمذی، احمد و دیگران آنها را روایت کرده‌اند [و برخی از آنها را آورده است] و کسانی به غلط این احادیث را انکار کرده‌اند!
۹. ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ.ق) در تلخیص المستدرک حاکم، در ذیل نقل این احادیث از سوی حاکم، برخی از آنها را صحیح شمرده است.
- عباد نیز گفته است: «ذهبی شمار بسیاری از احادیث [امام] مهدی علیه السلام را در تلخیص المستدرک، صحیح شمرده است». او این مطلب را در بند ۱۹ مقاله‌ای که در مجله الجامعة الإسلامية، المدینة المنورة، ش ۴۵، در رد ابن محمود قطری، از منکران حضرت مهدی علیه السلام، به چاپ رسانده، یادآور شده است.
۱۰. «ابن قیم جوزیه» (متوفای ۷۵۱ هـ.ق) در کتاب «المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف» (تحقیق: احمد عبدالشافی، چاپ دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۱۴۰۸ هـ.ق، فصل ۴۵، صص ۱۲۹ - ۱۴۳، ح ۳۲۵ به بعد) احادیث ۳۲۶ - ۳۳۹ را درج نموده است.
- وی ضمن آوردن احادیث، گفته است این احادیث بر چهار نوع است: صحیح، حسن، مبهم و جعلی.

۱۱. «ابن کثیر شامی» (متوفای ۷۷۴ه.ق) در کتاب «النهاية» (تحقیق: طه محمد الزینی، دارالکتب الحدیثه، مصر، ج ۱، صص ۲۴-۳۲) بخشی از احادیث حضرت مهدی علیه السلام را آورده و آنها را صحیح شمرده است.
۱۲. «هیشمی» (متوفای ۸۰۷ه.ق) در «مجمع الزوائد» (نشر مکتبه القدسی، ۱۳۵۳ه.ق، ج ۷، صص ۳۱۳ - ۳۱۸، باب ما جاء فی المهدی)، احادیث آن را آورده و برخی از آنها را صحیح شمرده است.
۱۳. «برزنجی مدنی» (متوفای ۱۱۰۳ه.ق) در کتاب «الاشاعة لاشراط الساعة» (صص ۸۷ - ۱۲۱، فصل الحدیث عن المهدی)، شمار بسیاری از احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام را صحیح شمرده است.
۱۴. محمد صدیق حسن خان قنوجی (متوفای ۱۳۰۷ه.ق) در کتاب «الإذاعة لِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ» (طبع مطبعة المدنی، القاهرة، صص ۱۱۲ و ۱۱۳) نوشته است:


احادیث رسیده درباره [امام] مهدی علیه السلام - به اختلاف روایات - بسیار فراوان است و به حد تواتر می‌رسد. ترمذی، ابوداود، ابن ماجه، حاکم، طبرانی و ابویعلی موصلی، احادیث [امام] مهدی علیه السلام را آورده و آنها را به شماری از صحابه اسناد داده‌اند. بنابراین، منکران، آن‌گونه که شایسته موضوع است، با آن برخورد نکرده‌اند. در حالی که احادیث یکدیگر را تقویت می‌کنند و شواهد و قراین از آنها پشتیبانی می‌کنند و احادیث [امام] مهدی علیه السلام، برخی صحیح، برخی حسن و برخی ضعیف است و موضوع [امام] مهدی علیه السلام میان مسلمانان، در طول قرون و اعصار، مطرح بوده است.

وی از «شوکانی» در «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی و المسيح»

نقل می‌کند:

احادیث وارده درباره [حضرت] مهدی  که می‌توان بر آنها وقوف یافت، پنجاه حدیث است که میان آنها صحیح، حسن و ضعیف و جبران شده وجود دارد و بدون شک و شبهه این احادیث متواتر است. بلکه وصف تواتر بر احادیثی پایین‌تر از این نیز بر طبق همه اصطلاحات تحریر شده در علم اصول صدق می‌کند. اما آثاری از صحابه که بر وجود [حضرت] مهدی  تصریح دارد، بسیار است. این احادیث نیز در حکم احادیث مرفوع هستند؛ زیرا در چنین زمینه‌ای فرصت برای اجتهاد وجود ندارد.

صدیق حسن خان در الاذاعة، ص ۱۴۵، در رد بر ابن خلدون می‌نویسد:

بدون شک [امام] مهدی  در آخر الزمان، البته در ماه و سالی نامشخص ظهور می‌کند؛ زیرا احادیث در این باره متواتر است و جمهور امت، مگر شمار اندکی مخالف، نسلی پس از نسل بر آن اتفاق نظر داشته‌اند و اهل علم نیز به دلیل احادیث بسیاری که در این باره نقل شده است، به آن معتقدند.

بنابراین شک درباره آن «فاطمی موعود منتظر»، که مدلول احادیثی فراوان است، نه تنها معنا ندارد، بلکه شک کردن در مقابل این همه نصوص سودمند و مشهوری که به اندازه تواتر می‌رسد، جسارتی بزرگ است.

صدیق حسن خان در الاذاعة، ص ۱۴۶، از «سفارینی حنبلی» در

«لوامع الانوار» چنین نقل می‌کند:

از صحابه‌ای که نام آنها برده شده یا آنهایی که نامشان برده نشده

و از تابعان و کسانی که پس از آنها آمده‌اند، روایت‌های گوناگونی (درباره حضرت مهدی علیه السلام) نقل شده است که از مجموع آنها برای ما علم قطعی حاصل می‌گردد. بنابراین، ایمان به ظهور [امام] مهدی علیه السلام طبق آنچه نزد اهل علم مقرر و در کتاب‌های عقاید اهل سنت و جماعت مدون است، واجب می‌باشد.

۱۵. «عظیم آبادی هندی» (متولد ۱۲۷۳ ه. ق.) در کتاب «عون المعبود شرح سنن ابی‌داود» (تحقیق عبدالرحمان محمد عثمان، نشر محمد عبدالمحسن، مدینه منوره، ج ۱۱، ص ۳۶۱)، در شرح حدیث ۴۲۵۹، در آغاز کتاب المهدی می‌گوید:

بدان که مشهور در میان عموم اهل اسلام در طول قرون و اعصار این بوده است که در آخرالزمان ظهور مردی از اهل بیت که دین را تأیید می‌کند، بدیهی است و گروهی از بزرگان، احادیث [امام] مهدی علیه السلام را در کتاب‌هایشان درج کرده‌اند. اسناد احادیث اینان برخی صحیح، برخی حسن و برخی ضعیف است. اما عبدالرحمان بن خلدون، امام و مورخ مغربی، در تاریخ خویش در تضعیف همه احادیث [امام] مهدی علیه السلام راه مبالغه را پیموده و نه تنها در این باره به راه درست نرفته، بلکه خطا نیز کرده است.

۱۶. «محمد بن جعفر کتانی» (متوفای ۱۳۴۵ ه. ق.) در کتاب «نظم المتناثر من الحدیث المتواتر» (چاپ یکم، المطبعة المولویة بفاس المغرب، سنة ۱۳۲۸، چاپ دوم، دار الکتب السلفية، مصر)، در حدیث شماره ۲۹۸، احادیث ظهور حضرت مهدی موعود متظر فاطمی علیه السلام را نقل کرده است. آن‌گاه پس از ذکر احادیث بیست تن از صحابه و کسانی

که آن روایات را در کتاب‌هایشان درج نموده‌اند، گفته است:

چندین تن از «حافظ سخاوی» نقل کرده‌اند که این حدیث متواتر است و سخاوی در «فتح المغیث» آن را ذکر و از «ابوالحسین آبری» نقل کرده است.

و در تألیفی از «ابوالعلا ادریس بن محمد بن ادریس حسینی عراقی» درباره [امام] مهدی (عجل الله تعالی فرجه) چنین آمده است که احادیث مربوط به او متواتر یا نزدیک به تواتر است و چندین تن از حافظان به تواتر آنها نظر داده‌اند.

در شرح «الرسالة»، اثر «شیخ جسوس» مطلبی به این شرح آمده است: «خبر [امام] مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در احادیث آمده است و سخاوی گفته است که این خبر به حد تواتر رسیده است».

در «شرح المواهب» به نقل از ابوالحسن آبری در «مناقب الشافعی» آمده است: «اخبار درباره اینکه [امام] مهدی (عجل الله تعالی فرجه) از این امت است، به تواتر رسیده است».

و در «مغانی الوفا بمعانی الاکتفا» کلام آبری را نقل کرده است، آنجا که می‌گوید: «اخبار متواتری از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) نقل شده است درباره اینکه [امام] مهدی (عجل الله تعالی فرجه) می‌آید و هفت سال حکومت می‌کند و زمین را از عدل پر می‌سازد».

در شرح عقیده سفارینی محمد بن احمد حنبلی، در این باره چنین آمده است: «درباره ظهور او روایت‌های بسیاری نقل شده، به طوری که به حد تواتر معنوی رسیده است و آن قدر در میان عالمان اهل سنت شایع است که از اعتقادشان به شمار می‌آید».

سپس به نقل عبارت سفارینی می‌پردازد، همان‌گونه که صدیق خان آن را در الاذاعه نقل کرده است و سپس در ادامه، سخن حسن خان را در رد این خلدون آن‌گونه که ما نقل کردیم، می‌آورد.

۱۷. «مبارکفوری» (متوفای ۱۳۵۳ ه.ق) در «تحفة الاحوذی»، تحقیق: عبدالرحمان محمد عثمان، مطبعة الفجالة، مصر، نشر المكتبة السلفية الحديثة، ش ۲۳۳۱، ج ۶، ص ۴۸۴) نیز به موضوع حضرت مهدی علیه السلام پرداخته است.

۱۸. «شیخ محمد خضر حسین مصری» (متوفای ۱۳۷۷ ه.ق) در مقاله «نظرة فی احادیث المهدی» منتشر شده در مجله «التمدن الاسلامی» که از سوی جمعیت تمدن اسلامی دمشق سوریه انتشار می‌یابد، در مجلد ۱۶، ش ۳۵ و ۳۶، سال ۱۳۷۰، سخن منکران احادیث حضرت مهدی علیه السلام را به‌سختی رد می‌کند و می‌گوید:

ابن خلدون اعتراف کرده است که «برخی از احادیث [حضرت] مهدی علیه السلام بدون انتقاد است، آنجا که گفته است: «اینها روایت‌هایی است که ائمه درباره [حضرت] مهدی علیه السلام و ظهور او در آخرالزمان برگزیده‌اند و چنان‌که دیدی، جز شماری بسیار اندک، بی‌عیب و نقص نیست».

«خضر حسین» می‌گوید:

ما می‌گوییم حتی اگر یک حدیث بدون نقد هم در میان این احادیث وجود داشته باشد، برای علم به اینکه مردی در آخرالزمان ظهور می‌کند، بس است؛ زیرا مسأله [حضرت] مهدی علیه السلام، از آن دسته عقاید دینی که جز با دلایل قطعی ثابت نمی‌شود، نیست؛ چرا که شمار صحابیانی که احادیث [امام] مهدی علیه السلام از طریق آنها نقل

شده [است]، به ۲۷ تن می‌رسد. واقعیت این است که از احادیث جعلی و ضعیف مربوط به [امام] مهدی [علیه السلام] که بگذریم، عالمان پژوهشگر و دانا از باقی مانده آنها نمی‌توانند چشم‌پوششند... در میان احادیث [امام] مهدی [علیه السلام]، برخی در شمار احادیث صحیح قرار دارند و تا آنجا که من در علم حدیث پژوهش کرده‌ام و بر نیک و بد آنها آگاه گشتم، می‌توانم - همانند رجال حدیث پیش از خود - بگویم: قضیه [حضرت] مهدی [علیه السلام] قضیه‌ای ساختگی نیست.

۱۹. «شیخ منصور علی ناصف» در «التاج الجامع للاصول» (ج ۵،

صص ۳۴۱ - ۳۴۴) و در ذیل «شرح غایة المأمول» گفته است:

باب هفتم درباره خلیفه مهدی: در میان عالمان - نسلی پس از نسل - مشهور است که در آخرالزمان ناگزیر باید مردی از اهل بیت به نام «مهدی» ظهور کند. احادیث [حضرت] مهدی [علیه السلام] را گروهی از نیکان صحابه نقل و بزرگان محدثان آنها را برگزیده‌اند و کسانی چون ابن خلدون و دیگران که احادیث [امام] مهدی [علیه السلام] را تضعیف کرده‌اند، به خطا رفته‌اند.

۲۰. «شریف احمد بن محمد بن صدیق ابوالفیض غماری حسینی

مغربی» (متوفای ۱۳۸۰ ه. ق.) کتاب ارزشمند «ابراز الوهم المکنون فی کلام ابن خلدون» را در رد شبهات و دروغ‌های ابن خلدون درباره احادیث مهدی منتظر علیه السلام نوشته است. این کتاب در مطبعة الترقی دمشق شام به سال ۱۳۴۷ ه. ق. به چاپ رسیده است.

صدیق در مقدمه‌اش می‌گوید:

ظهور خلیفه اکبر... محمد بن عبدالله منتظر، در اخبار متواتر آمده

است که او از نشانه‌ها و علایم قیامت است. در میان این اخبار، خبرهای صحیحی از پیامبر ﷺ نقل شده است و یاد او شایع گشته و خبرش در میان عموم اهل اسلام، در طول همه قرون و اعصار، انتشار یافته است. بنابراین، ایمان به ظهور او واجب است و اعتقاد به ظهور وی - به حکم تصدیق خبر پیامبر ﷺ - قطعی و ثابت است.

آن‌گاه صدیق، اقوال مربوط به تواتر حدیث حضرت مهدی عجل الله فرجه را از زبان عالمان امت و آثارشان نقل می‌کند؛ از جمله آبری صاحب مناقب الشافعی، سخاوی صاحب فتح المغیث، «سیوطی» در «الفوائد المتکاتره فی الاحادیث المتواتره» و نیز در مختصر آن، یعنی «الازهار المتناثره» و دیگر کتاب‌هایش و ابن حجر هیثمی در «الصواعق المحرقة» و دیگر نوشته‌هایش، «زرقانی» در «المواهب اللدنیه» و شمار بسیاری از حافظان و ناقدان حدیث و محدثان استاد در فنون نقل. آن‌گاه سخنان قنوجی در الاذاعه، سفارینی در «الدرة المضیة فی عقیده الفرقة المرضیة»، و شرح آن موسوم به «لوامع الانوار»، را نقل می‌کند و می‌گوید:

احادیث مربوط به ظهور وی آن‌قدر فراوان است که به حد تواتر معنوی می‌رسد و در میان اهل سنت، چنان رواجی یافته [است] که جزو اعتقاداتشان به شمار می‌آید.

در ادامه نیز از صحابه، خواه آنها که نامشان برده شده یا برده نشده و از تابعان و کسانی که پس از آنها آمده‌اند، روایات گوناگونی را نقل کرده است که از مجموع آنها «علم قطعی» حاصل می‌گردد.

صدیق فصل نخست کتاب خویش را به بحث درباره تواتر، تعریف آن و اختلاف مردم درباره آن اختصاص داده است. وی در این فصل، نام

شمار بسیاری از راویان احادیث حضرت مهدی علیه السلام را فهرست کرده و در پایان گفته است: «مقصود از تواتر معنوی این است که از مجموع احادیث، تواتر حاصل می‌گردد».

سپس وی می‌افزاید:

هیچ‌یک از این قضایا به اعتبار اسنادشان متواتر نیستند، ولی در میان آنها یک قدر مشترک وجود دارد و آن، این است که وجود خلیفه مهدی در آخرالزمان، به اعتبار مجموع آنها، متواتر است.

آن‌گاه به ابن خلدون می‌پردازد - که مرجع همه منکران است - و بخشی از سخن او را در مقدمه‌اش با عنوان «موضوع فاطمی و اعتقادات مردم درباره او و برداشتن پرده ابهام از این موضوع»^۱ بیان می‌دارد و می‌گوید:

بدان که مشهور میان اهل اسلام، در همه اعصار، این بوده است که در آخرالزمان مردی از اهل بیت ظهور می‌کند. او دین را تأیید و عدالت را آشکار می‌کند و مسلمانان از او پیروی می‌کنند. او بر سرزمین‌های اسلامی چیره می‌گردد... او مهدی نامیده می‌شود؛ مشهور در این باره به احادیثی که ائمه حدیث در کتاب‌هایشان درج کرده‌اند، احتجاج می‌کنند...

صدیق در ادامه، کلام ابن خلدون را که احادیث را یک به یک نقل و نقد و بیشترشان را تضعیف کرده، می‌آورد و به نقض حرف به حرف سخن او می‌پردازد و از هدف‌های او به روشنی پرده برمی‌دارد؛ توهّمات

او را به نیکی برملا می‌سازد، با تضعیف‌های وی از احادیث به مناقشه می‌پردازد و خطای نقدهای وی را اثبات می‌کند. این سخن ابن‌خلدون را نیز نقل می‌کند که می‌گوید: «اینها مجموعه احادیثی است که ائمه درباره حضرت مهدی و ظهور او در آخرالزمان نقل کرده‌اند».

سپس صدیق‌خان در رد سخن او می‌گوید:

مجموع احادیثی که او ذکر کرده ۲۸ حدیث است. درحالی‌که آنچه در این زمینه روایت شده، چندین برابر اینهاست. من شماری از احادیث «مرفوع» و «موقوف» را می‌شناسم که منهای «مقطوع»ها، اگر جست‌وجو می‌کردم، به صدها حدیث می‌رسید. به‌ویژه اگر آنچه از طریق اهل‌بیت نقل شده [است] می‌آوردم، روایات فراوانی را شامل می‌شد.

آن‌گاه احادیث ۲۹ تا ۱۰۰ را نقل می‌کند و در پایان فصل می‌گوید:

ما به نقل همین اندازه از احادیث [امام] مهدی [علیه‌السلام] بسنده می‌کنیم. بدون شک همین مقدار نیز برای ابطال ادعای کسی (ابن‌خلدون) که طعن وارد می‌کند، بس است. و گرنه اخبار در این باره بسیار فراوان است. چنانچه احادیثی که به‌ویژه از ائمه اهل‌بیت در این باره رسیده [است]، گردآوری شود، یک مجلد ضخیم خواهد گشت.^۱

از این رو تنها بر ۲۸ حدیث تکیه و آنها را نقد کردن، کاری ناقص به شمار می‌آید؛ حتی اگر این نقد به اثبات ضعیف بودن همه آنها بینجامد؛ زیرا فرض بر این است که احادیث فراوان دیگری وجود دارد

۱. ابراز الوهم المکنون، احمد غماری.

که آنها را نقد نکرده و اسنادشان را بررسی نکرده است. بنابراین، چگونه می‌تواند ادعای عدم صحت همه احادیث را بکند و چگونه می‌تواند با تکیه بر استقرایی ناقص، به نتیجه، مطمئن گردد؟ این در حالی است که ابن خلدون ادعا نمی‌کند همه احادیث ضعیف است؛ بلکه معترف است شماری - هرچند اندک - از آنها صحیح هستند: «از این احادیث، چنان‌که دیدی، جز شمار بسیار اندکی در بوته نقد نهاده نشده است».

صدیق در رد سخن او چه نیکو می‌گوید:

دیدی که چگونه ما به‌حق از عهده نقد باطل او برآمدم؛ و به‌عکس ادعای وی، نقد او جز درباره شمار اندکی از احادیث، وارد نیست. به فرض اینکه ادعای وی را بپذیریم و او به جز شمار اندکی از احادیث، چیز دیگری را قبول نکند، در آن صورت به کدام شبهه می‌تواند این شمار اندک غیرقابل نقد را رد کند! برای نپذیرفتن همین مقدار اندکی که به صحت آنها اعتراف دارد و به صحت و سلامت آنها در برابر نقد اعتراف می‌کند، چه عذری دارد! این چیزی جز یک عناد آشکار و پوشاندن حق روشن و تکبر ورزیدن از اعتراف به چیزی که با هوای نفس وی مخالف دارد، نیست.

ما بسیار دیده‌ایم که او به احادیث کسانی استناد می‌کند که جز یک نفر، آنها را نقل نکرده است و حتی وضعیت همین یک نقل‌کننده نیز جای بحث دارد. بلی! این حدیث واحد چون از مواردی است که به حال ناصبی‌ها زیان ندارد (آن را قبول

می‌کند)، اما این احادیث متواتر درباره [امام] مهدی [علیه السلام]، با مذهب ناصبی‌ها و خوارج، مخالفت دارد. از این رو، از هر راهی که توانسته، هرچند نابجا، آنها را نقد کرده است.^۱

حق این است که «شریف احمد صدیق غماری» حق سخن را در اثبات حقیقت این مسأله و رد منکران حضرت مهدی [علیه السلام]، ادا کرده است و نیازی به افزودن چیزی بر آن نیست. او به خوبی نشان داده است که از قهرمانان علوم حدیث است. از ادبی فراوان برخوردار است. دستی توانا و سینه‌ای گشاده دارد. باید از او در این باره تشکر کرد. خداوند به او پاداش نیکو دهد.

وای بر کسی که درباره این دانشمند مخلص می‌گوید: «او به گذشته تعلق دارد و کهنه‌پرست است»!

۲۱. «ناصرالدین البانی شامی» (معاصر) زیر عنوان «پیرامون [امام] مهدی [علیه السلام]»، در ستون «من القراء و الیهم» (مجله التمدن اسلامی دمشق، ش ۲۷ و ۲۸، ص ۶۴۲، سال ۲۲)، می‌نویسد: «باید دانست که درباره ظهور [امام] مهدی [علیه السلام]، احادیث صحیح بسیاری وجود دارد که اسناد بخش بزرگی از آنها صحیح است».

وی سپس به نقل برخی از این روایات می‌پردازد و با نقل سخن صدیق خان در «الاذاعه»، زیر عنوان «شبهات حول احادیث المهدی» می‌گوید:

رشید رضا و دیگران، احادیث [حضرت] مهدی [علیه السلام] را یک به یک مورد بررسی قرار نداده‌اند و درصدد یافتن اسناد لازم آنها برنیامده‌اند. اگر چنین می‌کردند، حتی در امور غیبیه‌ای که برخی

۱. ابراز الوهم المکنون، احمد غماری.

گمان می‌کنند جز با حدیث متواتر اثبات نمی‌شود، حجت بر آنها تمام می‌شد. از جمله دلایلش هم این است که آقای رشید رضا ادعا کرده است که در اسناد اینها، شیعی مذهب وجود دارد! در حالی که این سخن اطلاق ندارد و در میان راویان احادیث چهارگانه‌ای که نقل می‌کند، کسی که به تشیع شهرت داشته باشد، وجود ندارد.

البانی در ادامه می‌افزاید:

خلاصه سخن اینکه اعتقاد به ظهور [امام] مهدی علیه السلام از اعتقادات ثابت و متواتری است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و ایمان به آنها واجب است؛ زیرا از امور غیبی است و ایمان به آنها از ویژگی‌های متقین است، چنان که خدای متعال فرموده است: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾؛ «این، کتابی است که شک در آن راه ندارد و هدایتگر متقین است. کسانی که به غیب ایمان می‌آورند». (بقره: ۱-۳)

این اعتقاد را کسی جز اشخاص جاهل یا ستیزه‌جو انکار نمی‌کند.

۲۲. شیخ عبدالمحسن بن حمد عباد مدنی، عضو هیئت تدریس دانشگاه اسلامی مدینه منوره (معاصر)، در سخنرانی خود، زیر عنوان «عقیده اهل سنت و احادیث مربوط به [امام] مهدی منتظر علیه السلام» که در آن دانشگاه ایراد کرده است (مجله الجامعة الإسلامية، ش سوم، سال یکم، ذی‌قعدة ۱۳۸۸ ه.ق.)، به ده نکته اشاره می‌کند که بدین شرح است:

یکم - ذکر نام آن دسته از صحابه‌ای که احادیث [امام] مهدی علیه السلام را

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و شمار آنها - نزد وی - ۲۶ تن است؛

دوم - نام پیشوایان حدیث که احادیث حضرت مهدی علیه السلام را در

کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند و شمار آنها ۸۳ تن است و از آن جمله اشخاص ذیل می‌باشند: «ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، نسائی، احمد بن حنبل، ابن حبان، حاکم نیشابوری، ابن ابی شیبه، ابونعیم اصفهانی، طبرانی، دارقطنی، ابویعلی موصلی، بزار، خطیب، ابن عساکر، دیلمی، بیهقی و دیگر پیشوایان، محدثان و عالمان»؛

سوم - ذکر کسانی که درباره حضرت مهدی علیه السلام تألیفی مستقل دارند شامل این اشخاص: «ابوخیمه، ابونعیم، سیوطی، ابن کثیر، ابن حجر مکی هیتمی، متقی هندی، ملا علی قاری، شوکانی، امیر صنعانی و دیگران»؛

چهارم - ذکر کسانی که تواتر احادیث حضرت مهدی علیه السلام را نقل کرده‌اند؛ پنجم: ذکر برخی احادیثی که در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده است و به امام مهدی علیه السلام بشارت می‌دهد و به نوعی با او مرتبط است؛

ششم - ذکر برخی احادیث درباره حضرت مهدی علیه السلام؛

هفتم - ذکر برخی عالمانی که به احادیث امام مهدی علیه السلام احتجاج کرده‌اند؛

هشتم - ذکر کسانی که انکار احادیث حضرت مهدی علیه السلام از آنها نقل

شده است، به همراه مناقشه درباره سخن آنان؛

نهم - ذکر آنچه گمان می‌رود با احادیث وارده درباره امام مهدی علیه السلام

تعارض دارد؛

دهم - سخن پایانی.

نویسنده در پایان فصل هفتم می‌گوید: «باید دانست که احادیث

[حضرت] مهدی علیه السلام را همه امت، اعم از اهل سنت و اشاعره، تلقی به

قبول کرده‌اند». او سخنان ابن خلدون را به تفصیل رد کرده و در سخن

پایانی چنین گفته است:

احادیث فراوان مهدی - که مؤلفان درباره آنها کتاب نوشته اند و گروهی قائل به تواتر آنها گشته اند و اهل سنت و جماعت و دیگران به مدلول آنها اعتقاد دارند - بر یک حقیقت ثابت دلالت دارد و بدون شک مقتضای آنها در آخرالزمان حاصل خواهد گشت... و سخن کسانی که از روی بی‌دانشی نسبت دادن احادیث [امام] مهدی علیه السلام را به رسول خدا صلی الله علیه و آله به دلیل اینکه از ساخته‌های شیعه است، نادرست شمرده اند، نادرست است.

بنابراین، با توجه به اینکه احادیث [امام] مهدی علیه السلام از راه‌های گوناگون نقل شده و در دیوان‌های اهل سنت به ثبت رسیده است، بسیار دشوار می‌نماید کسی بگوید مقتضای این احادیث حقیقت ندارد، مگر آنکه جاهل، ستیزه‌جو یا از کسانی باشد که به راه‌های نقل و اسناد این روایات بی‌توجه بوده و بر سخن شمار بسیاری از اهل علم مورد اعتماد در این باره دست نیافته باشد. تصدیق این احادیث مشمول ایمان به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ زیرا از نشانه‌های ایمان به آن حضرت، تصدیق اموری است که ایشان به آنها خبر داده است. نیز شامل ایمان داشتن به غیب است که خداوند با این آیه شریفه آنها را ستوده است: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾

۲۳. عبدالعزیز بن باز سعودی وهابی (معاصر)، رئیس دانشگاه اسلامی مدینه منوره، در حاشیه‌ای بر سخنرانی شیخ عبدالمحسن عباد (مجله همان دانشگاه، ش ۳، سال اول، ۱۳۸۸) می‌نویسد:

امر [امام] مهدی علیه السلام روشن است و احادیث در این باره مستفیض

و بلکه متواتر است و شمار بسیاری از اهل علم قائل به تواتر آنها هستند. این احادیث به دلیل فراوانی راه‌هایشان و تعدد راه‌های نقل آنها و صحابیان و روایان و الفاظشان، از تواتر معنوی برخوردارند؛ و به حق دلالت دارد بر اینکه شخص وعده داده شده، امرش ثابت و ظهور او، حق است... .

ما اهل علم را دیده‌ایم که چیزهای بسیاری را به احادیثی کمتر از این به اثبات رسانده‌اند. حقیقت این است که عموم اهل علم بر ثابت بودن موضوع [امام] مهدی [عج] و اینکه او حق است و در آخر الزمان ظهور می‌کند، اتفاق نظر دارند. اما شمار اندکی از اهل علم - در این باب - سخنانی دارند که قابل اعتنا نیست.

همچنین شیخ عبدالمحسن بن حمد عباد در این زمینه مقاله‌ای با عنوان «الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحه الوارده فی المهدی» نیز دارد (مجله الجامعة الإسلامیه، ش ۴۵ و ۴۶، یکم و دوم، سال ۱۲). او در این مقاله، با قاطعیت و تفصیل، سخنان قاضی ابن محمود قطری، رییس دادگاه‌های دولت قطر را که در مقاله‌ای با عنوان «لا مهدی یتظر بعد الرسول خیر البشر» نوشته، رد کرده و اعتراض‌ها و آن امور منفی را که او به قضیه حضرت مهدی [عج] نسبت داده، پاسخ گفته است. این ردیه بسیار قوی، متقن و دربردارنده همه بحث‌هایی است که آن نویسنده و دیگران مطرح کرده‌اند.

نتیجه‌گیری سخن ما از کسانی که احادیث حضرت مهدی [عج] را درست می‌دانند، هرچند به درازا کشید، ولی قصد ما از این طولانی کردن این بود که:

۱. خوانندگان گرامی با دیدگاه‌های کسانی که احادیث حضرت

مهدی عجل الله تعالی فرجه را صحیح می‌دانند، آشنا شوند و تنها به بیان کسانی که آنها را تضعیف می‌کنند، بسنده نکنند.

۲. نشان بدهیم سخن کسانی که از روی عمد این تصحیح‌ها را نادیده می‌گیرند و در عین حال مدعی بیان بحث علمی متقن هستند، موضوعیت ندارد.

این در حالی است که با غفلت از مجموعه این نظریه‌ها، به‌ویژه اطلاعات ارزشمندی که در کتاب‌های متأخران آمده است، به صورت کامل بحث نمی‌شود. در این میان، اگر کسانی که این اطلاعات را پنهان می‌کنند، چیزی درباره آنها نمی‌دانند، این مصیبتی است که بر علمی و متقن بودن بحثی که بیان می‌دارند، وارد می‌آید و اگر می‌دانند، ولی از آن تغافل می‌ورزند و چیزی از آن را در بحث ذکر نمی‌کنند، مصیبتی بزرگ‌تر است؛ زیرا درستی نیت، اخلاص و امانت‌داری‌شان را زیر سؤال می‌برد.

فصل چهارم:

اصل و جزئیات احادیث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

نزد اهل علم روشن است که اصل یک موضوع هرچند ممکن است ثابت و یقینی باشد، ولی جزئیات آن می‌تواند مشکوک و مورد اختلاف باشد. اینکه آن موضوع از معقولات باشد یا منقولات، تفاوتی نمی‌کند؛ برای مثال، چه بسا راویان بر آمدن شخصی مانند زید اتفاق نظر داشته، ولی درباره سواره یا پیاده آمدنش، اختلاف نظر داشته باشند.

بنابراین، هر خبری از دو عنصر تشکیل می‌شود: اصل چیز و حالت آن. چه بسا نسبت به اصل اتفاق نظر باشد، ولی بر سر حالتش اختلاف نظر وجود داشته باشد. از این رو چنانچه حکمی، خواه تکلیفی یا اعتقادی یا نقلی، بر اصلی مترتب باشد، باید به آن ملتزم شد؛ زیرا در آن اختلافی وجود ندارد. ولی اگر دلیلی بر ثبوت حالت وجود ندارد، احکام اصل بر آن جاری نمی‌شود؛ همان‌گونه که اختلاف بر سر حالت نیز در ثابت بودن اصل تأثیری ندارد.

مانند چنین موضوعی در بسیاری از التزام‌های دینی، خواه عملی یا اعتقادی وجود دارد؛ برای مثال، حج یک واجب شرعی است و درباره واجب بودن اصل و اعمال مهم آن، مانند احرام، طواف و سعی میان امت اسلامی، اختلافی وجود ندارد. ولی ناگزیر درباره جزئیات، اختلاف وجود دارد، بدون آنکه در اصل وجوب آن تأثیری داشته باشد. در چنین جایی در مقام عمل، شخص عامل به آن دسته از جنبه‌های عمل که نزدش ترجیح دارد، ملتزم می‌شود. بر این اساس معلوم است که اختلاف‌های بسیار میان علمای مذاهب گوناگون، حتی فقیهان یک مذهب، در احکام اصول واجبات و محرمات مسلم، مؤثر نیستند و تشکیکی که در جزئیات و تفصیل است، به کلیات و مسلمات سرایت نمی‌کند.

در اعتقادات نیز چنین است؛ برای مثال، اعتقاد به معاد و اینکه در روز رستاخیز حساب و میزان و صراط و بهشت و جهنم وجود دارد، یکی از اصول و پایه‌های اعتقادی دین اسلام است. درباره تردیدناپذیر بودن این امور در آیه‌های قرآنی و احادیث متواتر به اندازه‌ای دلیل ارائه شده که از ضرورت‌های دین اسلام گشته است. این در حالی است که در جزئیات هریک از امور یاد شده، اختلاف گسترده‌ای وجود دارد که البته دارای روشنی، قطعیت و ثبوت نیست. با این وجود، باید دانست اختلاف در جزئیات، در یقین به کلیات بی‌تأثیر است و اتفاق نظر بر آنها تا اندازه‌ای است که آنها را در زمره ضروریات وارد ساخته است.

موضوع مهدی منتظر علیه السلام نیز چنین است. اصل خبر ایشان یقینی است و عامه مسلمانان به دلیل اخبار تأییدکننده بسیاری که در این باره رسیده

است، بر التزام به آن اجماع دارند. ولی جزئیات و ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام، کیفیت آمدن، مدت زندگی، چگونگی حکومت کردن او و حتی جنبه‌های شخصی او، مانند نام و شکل و شمایل او... جنبه اصلی ندارند و درباره آنها جز اخباری آحاد چیزی نیامده است. بنابراین، تکیه بر این موارد، مبتنی بر اخباری است که خود آنها از نظر سند یا متن یا در قیاس با اخبار یا دلایل دیگر یا در مقایسه با دیگر اخبار و ترجیح میان آنها یا از نظر عقلی، به سبب تردید در مدلولات و مضامین آنها، به روش‌های گوناگون قابل نقد هستند.

از این رو، اگر نقد، به بی‌اعتباری یکی از این جزئیات بینجامد، این امر تأثیری در ثبوت اصل حدیث حضرت مهدی علیه السلام و اصل خبر که نزد مسلمانان مورد اتفاق است و اخباری درست و متواتر رسیده است، نمی‌گذارد و آن حدیث، «آمدن مردی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام مهدی در آخرالزمان برای تجدید دین و پرکردن زمین از عدالت است». درباره این موضوع حتی دو تن از مسلمانان هم اختلاف ندارند. این اصل همان چیزی است که ادعای تواتر و ثبوت آن، از مجموع اخبار و احادیث رسیده درباره حضرت مهدی علیه السلام به اثبات می‌رسد. بنابراین، هر اندازه هم جزئیات باطل یا فاسد و اثبات نشده باشد، به ثبوت اصل حدیث امام مهدی علیه السلام آسیبی نمی‌رساند.

پس آیا بهتر نیست انسان عاقل میان اصل و جزئیات تفاوت قائل شود و بگوید: درباره ظهور امامی به نام حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان اخبار و روایت‌های بسیاری رسیده است. هزاران کتاب درباره‌اش نوشته و ده‌ها روایت با صدها سند درباره‌اش نقل شده است. این یک حقیقت

ثابت است و همه فرقه‌های اسلامی درباره‌اش اتفاق نظر دارند؟! از این رو، چنانچه جزئیات موضوع بر حسب عقل کسی پذیرفتنی نیست یا اسنادش ضعیف است و دلیلی بر آنها اقامه نشده یا به حسب آنچه نزد مذاهب مسلمانان مشهور است، مورد اتفاق نیست، سزاوار است همان جزئیات منشأ بحث و جدل شود، نه اصل موضوع.

بر این اساس، طرح برخی جزئیات نپذیرفتنی و سپس آن را ملاک داوری کل موضوع و اصل ثابت آن قرار دادن و نیز آن را جعلی و باطل توصیف کردن و دستاویزی برای حمله به اصل حدیث قرار دادن، از روش‌های نقد حدیث، بلکه از ساده‌ترین قواعد منطق بیرون است؛ زیرا قیاسی است که با چندین فارق انجام می‌گیرد.

محدث صدیق غماری، همه این موارد را تأکید می‌کند و «تواتر معنوی» را قدر مشترک مجموع احادیث قرار می‌دهد و می‌گوید:

هیچ‌یک از قضایای این موضوع به اعتبار اسنادشان متواتر نیستند و قدر مشترک میان آنها یعنی «وجود خلیفه مهدی در آخر الزمان»، با توجه به مجموع روایت‌ها، متواتر است.^۱

بیگانه با علوم حدیث با این اصطلاح آشنا نیست و منکرانه می‌پرسد:

«معنای تواتر چیست؟ این احادیث بر چیزی توافق ندارند!»

در پاسخ باید گفت: «چگونه بر چیزی توافق ندارند؟ مگر نه این

است که بر یک قدر مشترک، یعنی «وجود شخصی از خاندان پیامبر ﷺ که در آخر الزمان ظهور می‌کند»، اتفاق دارند؟ آیا احادیث مربوط به

۱. ابراز الوهم المکنون، صدیق غماری.

حضرت مهدی علیه السلام بر این معنا اجماع ندارند؟»

ولی شخص ناآگاه می‌کوشد تا همچنان نسبت به تواتر، خود را به نادانی بزند و با لحنی تمسخرآمیز بگوید: «کسانی که تنها به درستی سند ایمان دارند، پاسخ به این پرسش‌ها (ی محتوایی) را مهم نمی‌دانند».

این‌گونه برخوردها به وسیله کسانی که با کتاب و قلم سر و کار دارند، از محدوده ادب بیرون است و در گفت‌وگوهای علمی پذیرفتنی نیست. این یک شیوه نفرت‌انگیز است که جان را برمی‌آشوبد.

آیا درست است با عالمان و دانشمندانی که سخنان و اعتراف‌هایشان را درباره تواتر احادیث حضرت مهدی علیه السلام در «اصل مشترک آنها» به صورت خاص نقل کردیم، این‌گونه با سخافت سخن بگوییم، درحالی‌که درباره احادیث مشتمل بر امور خاص، ادعای تواتر معنوی نشده است تا کسی بخواهد با بطلان آنها، بر بطلان اصل قضیه استدلال کند؟!!

فصل پنجم:

بررسی احادیث مهدویت

برخی کوشیده‌اند تا از راه‌های گوناگون، بطلان احادیث مهدی منتظر علیه السلام را القا کنند. برای این منظور، گاهی این کار را از طریق تضعیف اسناد انجام داده‌اند. ولی چنان‌که دیدیم، نه تنها در این کار موفقیتی حاصل نکرده‌اند، بلکه عموم عالمان اهل حدیث بر درستی بخشی از آن احادیث، به گونه انکارناپذیری، اتفاق نظر دارند.

از این رو، به شیوه مستشرقان؛ همان کسانی که بر اسلام محمدی خرده گرفته‌اند و دنباله‌روهای غرب‌زده‌شان، مانند احمد امین مصری، روی آورده و گفته‌اند که احادیث مهدی منتظر علیه السلام از ساخته‌های شیعیان است. اینان در این بحث بر دو عنصر تکیه می‌کنند:

۱. نپذیرفتن مجموعه‌ای از احادیث نقل شده درباره حضرت

مهدی علیه السلام که نام آن را نقد علمی حدیث گذاشته‌اند.

۲. بهره‌برداری گروهی از دنیاطلبان و نیرنگ‌بازان و خلفا از نظریه

مهدی منتظر علیه السلام، برای ادعای مهدویت خودشان و فریفتن مردم از این راه؛ کاری که زیان‌ها و خطرهای آن برای امت، در گذشته و آینده، نزد همگان روشن است.

اینان در خلال این بحث بر جنبه‌های منفی قضیه تأکید کرده‌اند، ولی سخن ما در موضوع دوم، این است که در طول تاریخ بلند ما تا به امروز، بی‌شک بسیاری افراد از مسأله حضرت مهدی علیه السلام سوءاستفاده کرده‌اند؛ به گونه‌ای که برخی اشخاص نیرنگ‌باز زیر لوای این نام مقدس، که مردم به نیکی و عدالت صاحبش امید بسته‌اند، در صدد تسلط بر عقل و فکر مردم برآمدند. همچنین طرفداران برخی از انقلابیون مصلح لقب مهدی علیه السلام را به وی داده‌اند و با خوش‌بینی آرزو کرده‌اند او همان کسی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وعده ظهورش را داده است. ولی باید بدانند این بهره‌برداری‌ها نمی‌تواند دستاویزی برای انکار حقیقت امام مهدی علیه السلام که نزد مسلمانان در طول تاریخ از امور ثابت به شمار می‌رود، قرار گیرد.

وجود خطا در تطبیق یا در مواردی سوء نیت و نیرنگ‌بازی کسانی دیگر، نمی‌تواند به انکار حقیقتی ثابت بینجامد. «شیخ محمد خضر حسین» در پاسخ این‌گونه ادعاها چنین گفته است:

چنانچه مردم در فهم یک حدیث نبوی راه خطا بروند و نتوانند آن را به درستی تطبیق دهند و این کارشان مفسادی به بار آورد، شایسته نیست که این امر، انگیزه‌ای برای شک در درستی حدیث و مبادرت به انکار آن شود. بدون شک، نبوت، یک حقیقت است و در عین حال، کسانی به دروغ ادعای نبوت کرده‌اند و با این ادعا شمار بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند - مانند کاری

که امروزه قادیانی‌ها می‌کنند - ولی این درست نیست که اگر به یک مطلب حقی، باطلی چسبانده شد، اصل انکار شود.^۱

خلافت رسول خدا ﷺ نیز یک منصب حق است، ولی کسی نمی‌تواند به این دلیل که گروهی از جاهلان، قاتلان، ستمگران و فاسقان بر مسندش تکیه زده‌اند و نام امیرالمؤمنین بر خود نهاده‌اند، آن را انکار کند.

ناصرالدین البانی گفته است:

بسیاری از امور حق هست که از سوی نااهلان بهره‌برداری شده است؛ برای مثال، گاه کسانی که خود مجسمه جهالت‌اند، مدعی علم می‌شوند؛ آیا هیچ عاقلی به دلیل چنین سوءاستفاده‌ای، اصل علم را انکار می‌کند؟! ما با مسأله مهدی نیز همین‌گونه برخورد می‌کنیم و همان‌گونه که در احادیث درست آمده، به آن ایمان می‌آوریم و پیرایه‌هایی را که از طریق احادیث ضعیف [یا کارهای جاهلان و مغرضان] بر آن بسته شده است را دور می‌ریزیم. به این ترتیب، میان اثبات آنچه در شرع آمده و بین آنچه طبق معیارهای عقل سلیم قابل پذیرش است، سازگاری ایجاد می‌کنیم.^۲

عباد گفته است:

وجود مهدی‌نمایان که هزارچندگاهی ظهور می‌کنند و به مسلمانان زیان‌های بسیاری وارد می‌آورند، تأثیری در ایمان داشتن به کسی که رسول خدا ﷺ در احادیث او را تصدیق کرده است، نمی‌گذارد و او «همان [امام] مهدی [ﷺ] است که

۱. نظرة فی احادیث المهدی، انتشار یافته در مجله التمدن الاسلامی.

۲. مقال حول المهدی، مجله التمدن الاسلامی.

عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد».

تصدیق آنچه از رسول خدا ﷺ به ما رسیده، واجب است و مهدی‌نمایان یا هر کس دیگری را که موجب تفرقه در جامعه مسلمانان گردد، باید از میان برد.

بر ما واجب است که حق را بپذیریم و باطل را مردود بشماریم؛ نه آنکه چون کسانی که از روی حقه‌بازی، خود را مصداق حق شمرده‌اند، حق را انکار و نصوص را تکذیب کنیم.^۱

هیچ مسلمانی ادعای باطل مهدویت اشخاص حقه‌باز و فریب‌کار را نمی‌پذیرد. شیعیان امامیه نیز که بیش از دیگر فرقه‌ها به دلیل اینکه مهدی منتظر ﷺ، امامشان است، از وی تبلیغ می‌کنند، در برابر مدعیان باطل مهدویت ایستادگی می‌کنند؛ چنان‌که در مقابل بابی‌ها به رهبری «علی محمد باب» که در سده گذشته خود را امام زمان خواند، ایستادگی کردند و پس از صدور فتوای قتل وی، از سوی عالمان شیعی، اعدامش کردند.

هرکس دیگری هم چنین ادعایی کند، با چنان سرنوشتی از سوی آنان روبه‌رو خواهد شد. آنان، همانند دیگر مسلمانان، در انتظار موعودی هستند که در آخرالزمان ظهور و «زمین پر شده از بیداد را از دادگری پر کند». آنان برای ظهور آن امام نشانه‌های ویژه‌ای قائل‌اند و برای آن دلایلی نورانی دارند.

نخستین دلیل و نشان شیعیان بر وجود مهدی موعود ﷺ این است که همه مسلمانان او را می‌پذیرند، از دعوتش استقبال می‌کنند و در شمار

۱. الرد علی من أنکر احادیث المهدی، انتشار یافته در مجله «الجامعة الإسلامية مدینه منوره»،

حزب و زیر پرچم وی درمی آیند.

اما ادعای نامعقول بودن برخی موارد نیز که در احادیث حضرت مهدی علیه السلام آمده، شامل احادیثی است که جزئیات مربوط به ایشان در آنها بیان شده است. در این باره باید گفت صرف نظر از حق یا باطل بودن انتقاد شخص منتقد، این احادیث، احادیثی آحاد هستند که به وسیله اشخاص نقل شده است و درست یا ضعیف بودن آنها حجیت شرعی ندارد. از این رو، عالمان بر آنها تکیه نمی کنند و در بحث های شان نیز نمی گنجانند؛ زیرا از فایده علمی یا عملی تهی هستند.

اعتبار این احادیث و التزام به آنها مانند داستان های پیامبران گذشته، احادیث سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و اخبار و حوادث تاریخی، مشروط به این است که از نظر سند و متن با هم مقایسه و متمایز گردند و سپس آنهایی که ترجیح دارند و با دلایل سازگارترند، برگزیده شوند. آنچه گفته شد، به احادیثی که درباره آینده سخن می گوید اختصاص ندارد. بلکه احادیث مربوط به گذشته و حتی حال نیز به چنین نقدی الهام گرفته از یکی از اصول جاری عرف و شواهد حالی و مقالی نیاز دارد.

معیار در همه موارد - گذشته، حال و آینده - یکی است؛ یعنی همه آنها از اخبار غیبی هستند که جز از طریق خبردهنده ای راستگو و آگاه دانسته نمی شوند. از آنجا که این امور از منقولات هستند و منشأ آنها شنیدن است، تنها راه چاره، اخبار و احادیثی هستند که این گونه موضوعها را روایت می کنند، نه هیچ چیز دیگر. ولی نگرش مؤمنان به متون دینی تفاوت می کند؛ به این ترتیب که اگر چیزی در قرآن کریم - وحیی که معجزه است - یا در حدیث شریف - که وحی غیر معجزی است - آمده باشد، در آن صورت

مؤمنان به دلیل ایمانی که به خدا و رسولش دارند، به آن ایمان می‌آورند. راز مطلب هم اینجاست که خداوند متعال، با آنکه ما را موظف ساخته است از عقل و داوری‌های عقلانی کمک بگیریم، این کار در جایی امکان‌پذیر است که راه شناخت تنها عقل باشد. ولی در جایی که داوری‌های عقلانی در آنها راه ندارد، خداوند بزرگ ما را موظف ساخته است از پیامبران پیروی و به اخباری که از شرع نقل می‌کنند، اعتماد کنیم؛ در آنچه انجام می‌دهند، از آنها پیروی کنیم و به هرچه مقرر می‌دارند، پایبند باشیم. شریعت‌های آسمانی متکی به عنصر تبلیغ هستند. از این رو، انجام واجبات بر مسلمان، با آگاه شدن به آن، حتمی می‌شود. مأموریت پیامبران این است که احکام، حقایق و معارف را به بشر برسانند و حجت را بر آنان تمام کنند.

در این میان، مؤمنان موظف‌اند به آنچه پیامبران گفته‌اند و به آنها رسیده است، ملتزم باشند. خدای متعال فرموده است:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۷)

آنچه را که رسول خدا برایتان آورده [است] بگیرید و به آن عمل کنید و از هرچه شما را باز داشته، خودداری ورزید.

از آنجا که شریعت اسلامی بر عنصر نقل و آگاهی از آن تکیه دارد، دانشمندان علم حدیث، قواعد معین و متقنی را برای ضبط روایت و نقل مقرر داشته‌اند. این قواعد در میان فرهنگ امت‌های پیشین، خواه آسمانی و جز آن، هیچ سابقه‌ای ندارد.

در پی وضع این قواعد، نصوص اسلامی از جمله نصوصی هستند که در تعیین راه‌های ایمن برای «توثیق نصوص»، از محکم‌ترین پایه‌های

عرفی، وجدانی و عقلی برخوردارند. اینکه عالمان دین اسلام موفق شده‌اند برای حفظ و نگهداری دین و مواریث آن، تلاش‌های قابل ستایشی انجام دهند و اصول و فروعش را از تحریف و تصحیف در امان دارند، از عنایات پروردگار متعال نسبت به امت محمدی است.

از این رو، آن‌گاه که حدیث شریف، از رسول خدا ﷺ صادر و نقلش ثابت شود و طریق نقل آن درست و متن آن سالم باشد و به شخص برسد، او ملزم است در مسیر تصدیق پیامبر خدا ﷺ و پایبندی به قواعد مقرر شده و اصول مورد قبول، به درستی آن حدیث ایمان آورد. همچنین در صورتی که مضمون حدیث از مواردی باشد که جز از راه وحی دانسته نمی‌شود، مانند حوادث گذشته و انتظارهای آینده، برای شناخت آن، راهی جز نقل و شنیدن اخبار باقی نمی‌ماند. اگر امکان درک این مطلب برای عقل با دلایل، روش‌ها و ابزار خاص خودش امکان‌پذیر بود، در آن صورت آن نقل مؤکد می‌شود و چیزی که منقول است، ما را به سوی امری معقول رهنمون می‌شود.

در چنین فرضی، اگر منقول با معقول در تعارض باشد، در آن صورت باید منقول را به گونه‌ای تأویل کرد که برای عقل قابل پذیرش باشد. در غیراین صورت باید به آن بی‌اعتنا بود، ولی چنین اخباری بسیار نادر است و به آنها عمل هم نمی‌شود.

حال در مواردی که از ادراک عقل بیرون است و ابزار و دلایل عقلی به آنها راه نمی‌برد و آنها را درک نمی‌کند، انکار آنها معنا ندارد. در این مورد بر مؤمن واجب است آنچه را که از راه‌های ایمن به او رسیده است و طبق موازین متعارف اهل لغت از متن آن برمی‌آید و نیز به میزان توان

و تا آنجا که با دیگر دلایل مسلم شرعی مخالفت ندارد، بپذیرد.

احادیث مهدی علیه السلام از این قبیل هستند: آنها اخباری غیبی درباره آینده هستند که عقل به اثبات یا نفی آنها راه نمی‌برد - چون موضوعی خاص است و عقل تنها احکام امور کلی را صادر یا آنها را درک می‌کند - و در التزام به مدلول این احادیث نیز محال عقلی یا مخالف با مسلمات عقلی وجود ندارد. عقل این موضوع را تا هنگامی که بر امتناعش دلیلی اقامه نشود، در شمار امور ممکن قرار می‌دهد. هیچ بعدی ندارد که خداوند برای این امت مؤمن و مجاهد شخصی «هدایت یافته» را ذخیره کند تا آنان را به راه رستگاری هدایت کند. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ «کسانی که در راه ما بکوشند، ما راه‌های خویش را به آنان می‌نمایانیم». (عنکبوت: ۶۹)

احادیث و روایات صحیحی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که به امت وعده فرموده است خداوند در آخر الزمان مردی را از اهل بیت علیهم السلام به نام حضرت مهدی علیه السلام خواهد فرستاد. تصدیق این خبر چه منعی دارد؟ کدام دلیل عقلی با آن مخالف است؟

اما درباره جزئیات هم بارها تأکید کرده‌ایم این موضوع از اصولی که باید به تواتر ثابت شود، نیست. بلکه اخباری آحاد و پراکنده در این باره رسیده و دلیل قاطعی نیز بر آن اقامه نشده است. حال چنانچه طریق و سند این روایات درست باشد و یک دلیل قطعی نقلی یا عقلی قطعی با آن مخالف باشد و نیز امکان تأویل آن به گونه‌ای که با این دلایل سازگار بیفتد، وجود نداشته باشد، لازم است آنها را کنار بگذاریم و به آنها ملتزم نشویم. البته این سخن به معنای انکار مطلق اصل مهدی علیه السلام - که با اخبار فراوان ثابت

شده است و فرقه‌های گوناگون اسلامی بر سر آن اتفاق نظر دارند - نیست. عباد در ردی که بر برخی منکران امام مهدی علیه السلام نوشته، چنین آورده است: ظهور [امام] مهدی علیه السلام در آخرالزمان از امور غیبی است که تصدیق آن متوقف بر ثبوت نص از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و درباره ظهور [امام] مهدی علیه السلام در آخرالزمان و اینکه عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نصوص ثابتی داریم. کسانی که قائل به ثبوت این احادیث هستند، از عالمان و دانشمندان نقاد اهل حدیث هستند. تصدیق اخبار رسیده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ما واجب است، خواه از اخبار گذشته باشد یا آینده یا حضری که بر ما پوشیده است.^۱

جنبه‌های مثبت مسأله وجود امام مهدی علیه السلام

نظریه مهدی موعود، با آن شکلی که میان احادیث مشترک است، جنبه‌های مثبتی دارد که با وجود تغافل منکران یا داشتن تلقی منفی از آنها، با دلایل عقلی و عرفی سازگار است.

انتظار فرج، یعنی مبارزه با نومیدی و امیدوار بودن به رحمت الهی. داشتن انتظار فرج، برای کسی که در محاصره مشکلات قرار گرفته، به گونه‌ای که ممکن است نابود شود و امیدی هم به رحمت الهی ندارد، موضوع بسیار مهمی است!

طبق احادیث رسیده از شیعه و سنی، در غیر قضیه مهدی موعود علیه السلام هم انتظار فرج عبادت شمرده شده است. مهدی تطبیق عملی و عینی نظریه انتظار فرج برای رسیدن به گشایش در سختی‌هاست و آن زمانی است که

۱. الرد علی من انکر احادیث المهدی، عباد، مجله «الجامعة الاسلامیة»، ش ۴۵، ۱۴۰۰ ه.ق.

دنیا از ظلم و ستم پر شده و نومی‌دی بر همه جا سایه افکنده است و صدای عدالت به گوش نمی‌رسد. آن‌گاه است که حضرت مهدی علیه السلام، همچون یک گشایش عام، دنیا را از عدالت، رحمت و نیکی پر می‌سازد. به همین جهت شخص منکر از روی درماندگی به این حقیقت اعتراف نموده و می‌گوید:

شیوع و انتشار این نظریه در میان ستم‌دیدگان امری طبیعی است و پرتوی است که در تاریکی می‌تابد و بوستان سرسبز آرزو و دنیای امن انسان شکست خورده به شمار می‌رود.^۱

در حالی که اگر چیزی طبیعی باشد، چنین چیزی سنت خداوند در میان آفریدگان نیز است. ولی او این حقیقت را فراموش می‌کند و بار دیگر بر جنبه سلبی قضیه تأکید می‌ورزد و می‌گوید:

تسلیم شدن به ظلم، به امید آنکه روزی فرستاده‌ای الهی بیاید و آن را از میان بردارد، کاری بیهوده و موجب تخدیر مردم است. انتظار امری است غیر قابل تحقق که ملل اسلامی را به این سو سوق می‌دهد تا راه‌هایی را در بیرون از سنت‌های خداوند در آفرینش جست‌وجو کند.^۲

در پاسخ باید گفت:

۱. نفس آرزو، انگیزه‌ای برای تسلیم‌ناپذیری است. وگرنه آرزو خوانده نمی‌شد؛ زیرا اگر چیزی آرزو و مانع نومی‌دی باشد، تحقق یافتن یا نیافتن امر دیگری در آن مؤثر نیست.

از این رو، آرزو گاه به نومی‌دی می‌انجامد و گاه صورت تحقق به خود

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۱۸۵.

۲. همان، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.

می‌گیرد. چنانچه مسلمانان امیدوار باشند، خداوند روزی به دست مهدی موعود علیه السلام آنان را از چنگ ستم خواهد رهانید. آیا شخص مؤمن حق دارد بگوید که این وعده هرگز تحقق نخواهد یافت؟! با صرف نظر از اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام، این گوینده از کجا دانسته است این آرزو هرگز تحقق نخواهد یافت تا بتواند با این قطعیت سخن بگوید؟ آیا این همان غیب‌گویی که او آن را قبول ندارد، نیست؟ آیا منطقی متقن بحث علمی همین است؟

۲. در میان احادیث امام مهدی علیه السلام، چیزی که کوچک‌ترین اشاره‌ای به نفی قیام و عزتمندی مسلمانان پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام کند، وجود ندارد. این سخنی است که ناصرالدین البانی به آن رسیده است. وی همچنین می‌افزاید:

اگر در میان مسلمانان اشخاص جاهلی هستند که این موضوع را فهم نمی‌کنند، راه درمان جهلشان این است که آنان را آگاه ساخت و به آنها فهماند؛ نه اینکه احادیث درست را به دلیل بدفهمی آنان کنار گذاشت.^۱

می‌گوییم: «این (منفی دیدن مهدویت) نغمه‌ای است که از احمد امین^۲ و پیروانش گرفته شده است». عباد در پاسخ این اشکال چنین گفته است: ظهور [امام] مهدی علیه السلام در آخر الزمان با سنت خداوند در میان آفریدگان سازگار است. سنت خداوند این است که حق و باطل پیوسته با یکدیگر درگیرند و خداوند در هر دوره‌ای کسی را آماده می‌کند که حق را یاری کند. از این رو، هیچ‌گاه زمین از حجت الهی تهی

۱. مجله التمدن الاسلامی، ش ۲۲.

۲. ضحی الاسلام، احمد امین مصری، ج ۳، ص ۲۴۴.

نیست و [امام] مهدی [عج]، فردی از امت محمد ﷺ است که خداوند دین خویش را در روزگار خروج دجال به وسیله او یاری می‌دهد. این چیزی است که پیامبری که از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و سخن او وحیی است که بر وی نازل می‌گردد،^۱ به آن گواهی می‌دهد.

۳. کی و کجا انتظار حضرت مهدی ﷺ سبب سر تسلیم فرود آوردن شده

است؟ چگونه گوینده به خودش اجازه می‌دهد این نکته منفی را بازگو کند؟ شیعیان به سبب پذیرش اخبار پیامبر راستگو، محمد امین ﷺ، بیش از همه به ظهور مهدی منتظر ﷺ اعتقاد دارند و با بی‌صبری و اصرار در انتظار ظهور او هستند. از این رو، به خاطر داشتن این اعتقاد، حتی از سوی برخی برادران مسلمان خویش، هدف انواع تهمت‌ها و ناسزاگویی‌ها و خوار شدن‌ها قرار می‌گیرند. اینان سخت به انتظار حضرت مهدی ﷺ ملتزم هستند؛ به گونه‌ای که این انتظار، از ویژگی‌های خاص آنها به شمار می‌رود و گویی تنها امت محمد ﷺ اینها هستند که آن رسول رحمت به آنها وعده داده است حضرت مهدی ﷺ ظهور خواهد کرد و فرموده در انتظار او باشند. با این همه، امروزه شیعیان در صف مقدم حرکت‌های انقلابی برضد ستمگران و متجاوزان قرار دارند. آنان با همه نیرو، خود را برای ظهور امام مهدی ﷺ آماده می‌کنند و هرچه در توان دارند، نیرو و تجهیزات نظامی فراهم می‌آورند و به این وسیله دشمنان خدا و دشمنان کافر خویش را از یهود و نصارا، سلفی‌ها، مادی‌گرایان و پیروان حکومت‌هایی که در ظاهر ادعای مسلمانی دارند، ولی در اندیشه و عمل مستعمره هستند، می‌ترسانند.

۱. الرد علی من انکر احادیث المهدی، ش ۴۵، سال دوازدهم.

شیعیان بر این باورند تلاش‌های آنان، زمینه‌ساز حکومت حضرت مهدی (عج) و گرفتن آرامش از سرکشان و ستمگران است. آنان هرگونه زورگویی حاکمان را خواه آنهایی که دوران آنها گذشته یا آنهایی که اینک به نام اسلام بر پا هست، مردود می‌شمارند و درصددند تا آنجا که می‌توانند، احکام اسلام را پیاده کنند و به قوانین آن در زمین حاکمیت بخشند.

شیعیان، رمز همه انقلابیون مؤمن و حق‌طلب و عدالت‌خواه در همه سرزمین‌های اسلامی و حتی غیراسلامی هستند.

در مقابل، حکومت‌های ستمگر اسلامی و غیراسلامی، آزادی‌خواهان و ظلم‌ستیزان را متهم می‌سازند که یا شیعه یا با دولت‌های شیعی مرتبط هستند یا آنکه به شیعیان تمایل دارند یا از آنها مال و سلاح دریافت می‌کنند. به طور کلی، آنان انواع تهمت‌های دیگری که هیچ‌کدام واقعیت ندارد، به شیعیان وارد می‌سازند؛ درحالی‌که در میان قیام‌کنندگان، کسانی هستند که شیعه و دولت‌های شیعی، هیچ‌کدام را قبول ندارند!

این واقعیت روشن‌ترین دلیل بر بطلان مدعیانی است که معتقدند اعتقاد به مهدی منتظر (عج)، اثری منفی دارد؛ به‌گونه‌ای که این اعتقاد به پذیرش ستم می‌انجامد.

فلسفه انتظار که نظریه مهدی منتظر (عج) بر آن مبتنی است، از سوی یکی از عالمان بزرگ شیعی سده چهارم هجری، یعنی علی بن حسین بن موسی، ابن بابویه ابوالحسن قمی (متوفای ۳۲۹ ه.ق) بیان شده است. وی در کتاب «الامامة و التبصرة من الحيرة» که درباره این موضوع نگاشته است، پنج دلیل انتظار را بیان می‌کند که از عوامل مثبت اعتقاد به مهدی منتظر (عج) است. او می‌نویسد:

لیکن خداوند متعال برای هر دوره‌ای مردم را در انتظار چیزی و در وضعیت داشتن امید به چیزی قرار داده است تا اینکه:

۱. با طولانی شدن مهلتی که خداوند تعیین می‌کند، دل کسی سخت نگردد؛

۲. هنگام دادن کیفر بر کارهای بد و فحشا، دیر انگاشته نشود؛

۳. همه عامل‌ها در آمادگی به سر ببرند؛

۴. کسانی که کار خیر می‌کنند، آرزومند باشند و کسانی که کار

بد انجام می‌دهند، بترسند و خودداری کنند؛

۵. خداوند برخی را به وسیله برخی دیگر از میان بردارد.^۱

خداوند به من توفیق داد تا بر این کتاب دست یابم و آن را مطالعه و تصحیح کنم و این بخش از سخن نویسنده را آن‌گونه‌ای که مناسب جایگاه کنونی است، شرح داده و گفته‌ام:

علت‌های پنجگانه‌ای را که مؤلف برای غیبت بیان کرده است، در حقیقت همان اسرار انتظار هستند و به ما این امکان را می‌دهد که بتوانیم آن را بسیار شرح بدهیم. ولی ما در اینجا به سخنی کوتاه بسنده می‌کنیم:

نکته نخست؛ وی اشاره به آرزویی دارد که غیبت امام در دل مستضعفان ایجاد می‌کند و اینکه انتظار، دل‌های منتظران را سخت و نومید نمی‌کند؛ بلکه در دل‌هایشان ایجاد نشاط، جهش و شجاعت می‌کند؛ زیرا با داشتن ایمان به غیب، آن‌گونه که مخالفان می‌پندارند، راه را گم نمی‌کنند؛ بلکه طبق وعده الهی اطمینان دارند با یک رهبری

۱. الامامة والتبصرة من الحيرة، ابن بابويه قمی، تحقیق: سید محمد رضا حسینی جلالی،

حکیمانه و نیز یاری الهی، روزی آزاد خواهند گشت.

دوم اینکه، به طاغوت‌های سوار بر گرده مردم اشاره می‌کند؛ به گونه‌ای که غیبت در عمق جان اینان وحشت پدید می‌آورد و آرامش را از آنان سلب می‌سازد؛ زیرا اینان نمی‌دانند عذاب الهی چه وقت سراغشان خواهد آمد!

از این رو، ناآگاهی نسبت به سرنوشت، آنان را آشفته می‌سازد و در انجام کارهای ظالمانه و تبهکارانه به تردید می‌افکند؛ زیرا اینان «هر صدایی را ضد خودشان می‌پندارند».

سوم - و مهم‌تر از همه - اینکه غیبت، انسان مؤمن و مجاهد در راه خدا را در هوشیاری و آمادگی کامل قرار می‌دهد تا در زمان لازم نقش خویش را ایفا کند.

او روزها و بلکه ساعت‌ها را می‌شمارد تا وقت آن فرا رسد و او به سوی هدف رهسپار شود. بر این اساس، وی ناگزیر باید هم به عامل صلاح و درستکاری مجهز باشد و هم به سلاح مبارزه. چنین انتظاری یعنی حرکت مستمر سربازان حزب الله و مردان عمل. آیا حکمتی بالاتر از این وجود دارد؟!

چهارم اینکه وعد و وعید و بشارت و هشدار از اموری است که همه افراد در زندگی به آنها اهتمام و اعتماد دارند. پس اگر گامی به سوی آرزوها برمی‌دارند یا از انجام کاری باز می‌ایستند، هر دو بر پایه وعد و وعید است. از این رو، انتظار برای شخص نیکوکار حاشیه‌ای امن پدید می‌آورد؛ به گونه‌ای که تا رسیدن به آرزوی خویش از انجام کار نیک باز نمی‌ایستد و برای شخص شرور پیوسته ترس و نگرانی به وجود می‌آورد تا از شرارت و پلیدی بازش دارد!

موضوع پنجم، به سنت تنازع بقا در زندگی اشاره دارد؛ یعنی برخی امور باید ناشناخته بماند تا شتاب حرکت زندگی استمرار یابد و اخگر هستی همچنان فروخته و انسان در انتخاب برتر آزاد بماند؛ زیرا اگر همه حقایق عریان بود، طرفداری از حق برای کسی امتیاز به شمار نمی‌آمد و دوری گزیدن انسان از شر نیز سبب شادی و خوش حالی نمی‌گشت.

همچنین این پدیده حجت را بر مخالفان تمام می‌کند؛ کسانی که راه تباهی و ستم را در پیش گرفته‌اند، در حالی که نیکان نیز در کنارشان زندگی می‌کنند و چنین است که: «اگر خداوند تجاوز گروهی را به وسیله گروهی دیگر دفع نکرده بود، به یقین صومعه‌ها، دیرها و مسجدهایی که خداوند در آنها فراوان یاد می‌گردد، از میان می‌رفت.» (حج: ۴۰)^۱

خلاصه آنکه جنبه‌های مثبتی که ابن بابویه در سده چهارم برای انتظار بر شمرده، الهام گرفته از واقعیت زندگی و سنت خداوند در میان مردم است و بر همه حالت‌های انتظار که در روزگار وی و نیز پیش و پس از آن وجود داشته است، تطبیق می‌کند؛ به گونه‌ای که ستم‌دیدگان سراسر زمین و مؤمنانی که در سرزمین‌های اسلامی زندگی می‌کنند، با پذیرش سخن پیامبر ﷺ به ظهور امام مهدی ﷺ و دعوت مردم برای آمادگی ظهور وی در جوش و خروش به سر می‌برند و حاکمیت «کلمه الله» را انتظار می‌کشند. آنان ضد حکومت‌های ستمگر و حاکمان سرکش و هر دجال پستی که به باطل و دروغ و زیر نقاب اسلام بر اریکه قدرت و حکومت تکیه زده است، قیام می‌کنند. همه مسلمانان در انتظار ظهور امام مهدی ﷺ هستند تا روزی بیاید و با برقراری حکومت مستضعفان روی زمین، نصرت الهی را تحقق بخشد. ان شاء الله.

۱. الامامة والتبصرة من الحيرة، تحقیق: محمدرضا حسینی جلالی، صص ۱۱۲ - ۱۱۴.

فصل ششم:

جایگاه عقل در نقد حدیث

نقد عقلانی احادیث رسیده درباره حضرت مهدی علیه السلام را می‌توان محور اصلی مناقشه‌های منکران حقیقت وجود ایشان دانست. خلاصه مطلب چنین است:

تکیه عالمان بر روش نقد اسناد است، نه متون، هرچند این موضوع به هیچ‌روی ما را از بحث درباره متن بی‌نیاز نمی‌سازد؛ زیرا خود محدثان قاعده مهمی را وضع کرده‌اند که می‌گویند: «درستی سند به معنای درستی متن نیست». از این‌رو، برخی از آنها بر نقد متن تأکید ورزیده و ضمن بیان منابع کار، هجده ملاک نیز برایش مشخص ساخته‌اند.

آنان در پایان، بر لزوم تکیه بر عقل در نقد متن متمرکز شده و مدعی‌اند از این کار غفلت شده است. آنان می‌گویند: «غفلت ورزیدن از جنبه عقلانی حدیث و تکیه بر صرف درستی سند، موجب می‌شود اسلام از مهم‌ترین امتیاز خود، یعنی نداشتن تناقض با عقل سلیم، تهی شود».

آنان سخن «ابن جوزی» را در این باره نقل می‌کنند که گفته است:

هر حدیثی را که دیدی با عقل مخالف یا با اصول پذیرفته شده در تناقض باشد، بدان که ساختگی است و خود را برای اعتبار بخشیدن به آن به تکلف مینداز.

از احمد بن حنبل و ابن جوزی نقل شده که هر دو اخبار مربوط به کشت و کشتارها و پیش‌بینی آینده را بی‌اعتبار می‌دانند. برخی با تکیه بر اینکه اخبار مربوط به حضرت مهدی علیه السلام نیز از نوع اخبار مربوط به کشت و کشتارها و امور آینده است، این قاعده را بر مهدی علیه السلام نیز تطبیق داده و آنها را با عقل خویش در تعارض یافته‌اند.

در اینجا قصد بحث درباره جزئیات موضوع را نداریم و تنها به بیان چند نکته کلی بسنده می‌کنیم:

۱. خاستگاه اصلی نقد عقلانی احادیث حضرت مهدی علیه السلام - چنان‌که از همه مثال‌های مورد مناقشه منکران برمی‌آید - در اصل نظریه نیست، بلکه در جزئیات مربوط به آن است.

همان‌گونه‌که در فصل چهارم دیدیم، میان اصل و جزئیات در احادیث حضرت مهدی علیه السلام، تفاوت بسیار است.

۲. نیز یادآور شدیم که عقل، تنها مُدرک احکام و قضایای کلی است و به امور و رویدادهای خاص راهی نمی‌برد. بنابراین، از آنجا که قضیه مهدی موعود علیه السلام نیز یک امر شخصی و غیبی مربوط به آینده است، عقل در نفی و اثباتش راهی برای مداخله ندارد. در نتیجه، درگیر کردن عقل و احکام عقلی در این امر، ناشی از اندک بودن شناخت نسبت به امور عقلی و میزان تأثیرگذاری آن است.

همان‌گونه که پیش از این گذشت، ثابت بودن وجود حضرت مهدی علیه السلام، انتظار او و ظهورش، با هیچ قضیه یا حکم عقلی یا شرعی مخالفت ندارد. بلکه موضوع حضرت مهدی علیه السلام از امور خارجی است و از نظر عقلی، مشمول (قاعده منطقی) امکان خاص می‌شود که می‌گویید: «اگر چیزی اقتضای ثبوت و التزام به آن را داشت، ثابت و لازم می‌شود. وگرنه تا هنگامی که بر ممتنع یا محال بودنش دلیلی عقلی اقامه نشده است، نمی‌توان آن را مردود شمرد».

آنچه گفتیم، مسائلی درباره اصل قضیه حضرت مهدی علیه السلام است. ولی درباره جزئیات باید گفت: اگر چیزی از جزئیات با اصلی عقلی یا شرعی یا حتی یک فرع مورد اجماع شرعی مخالف باشد، مردود است؛ به‌گونه‌ای که اگر سندش درست نباشد، نسبت دادن آن به شارع مقدس جایز نیست و اگر هم درست باشد، یک خبر عادی مانند دیگر اخبار است که از نظر علمی و عملی الزام‌آور نیست. اگر هم زیان‌بار نباشد، هیچ مانعی بر سر التزام به آن وجود ندارد و اگر زیان‌بار بود، مشمول حکم ضرر می‌شود. همچنین برای مردود شمردن عقلی یک چیز لازم است: عقول همه بشر بر سر مردود بودنش توافق داشته باشد، نه عقل یک شخص!

اگر شخصی به مجرد اینکه حدیثی به نظر او بعید آمد، حکم بطلان آن را صادر کند و تنها خودش آن را غیر عقلانی بشمرد، این استبداد عقلانی است و چنانچه در ادعای اینکه برخی جزئیات برای او قابل درک نیست، صادق باشد، به سبب قصور معذور است. ولی از آنجا که جزئیات از ارکان و ضروریات دین نیست، انکار آنها موجب کفر کسی نمی‌شود.

اما ابن خلدون احادیث حضرت مهدی علیه السلام را از دو جنبه نقد می‌کند:
 اول: مناقشه‌های سندی و تضعیف احادیثی که خود او نقل می‌کند. او
 تنها ۲۸ حدیث را نقل کرده و به درستی شماری بسیار اندک از آنها نظر
 داده است.

بر فرض اینکه همه این احادیثی که بیان کرده است ضعیف باشد،
 اینها تنها شامل بخشی از اخبار رسیده درباره حضرت مهدی علیه السلام می‌شود.
 روشن است که نقد بخشی از احادیث، دلیل بر ضعف همه آنها و باطل
 بودن اصل قضیه نیست.

پیش از این با وجوه خللی که ابن خلدون در احادیث مربوط به
 حضرت مهدی علیه السلام وارد کرده است، آشنا گشتیم. در اینجا ناگزیر باید به
 یک نکته بسیار مهم اشاره کنیم که افتخار یک فرد به کار ابن خلدون
 منشأ درستی ندارد و چیزی جز پیروی از هوای نفس نیست. به عبارتی،
 ابن خلدون مرد این میدان نیست و حق این است که در هر فنی - به قول
 آقای کتانی^۱ - به اهل آن مراجعه کنیم.

فن و تخصص ابن خلدون علم تاریخ است، نه حدیث شریف و
 رجال آن. راه حدیث، نقل است و کارشناسان آن، محدثانی هستند که آن
 را می‌جویند و در راه کسب آن، بسیار می‌کوشند. اینان هستند که به
 قواعد و اصول آن آشنایی دارند.

آقای صدیق غماری می‌گوید: «ابن خلدون در این زمینه جایگاه
 برجسته‌ای ندارد و بهره و سهمی از این امور نبرده و میزان درخوری

۱. نظم المتناثر، کتانی، ص ۱۴۶.

از آن نصیب وی نگشته است. چگونه می‌توان در زمینه احادیث حضرت مهدی علیه السلام به او اعتماد و برای تحقیق پیرامون مسائلیش به وی مراجعه کرد.^۱

شیخ محدث و نقاد، احمد شاکر، در برخی گزینش‌هایی که از احادیث مسند احمد انجام داده می‌گوید:

ابن خلدون به موضوعی که دانش آن را ندارد، وارد گشته است و خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾؛ «آنچه را که دانش آن را نداری، پی‌مگیر». ابن خلدون به عرصه‌ای گام نهاده که در صلاحیتش نبوده است. او در فصلی از مقدمه‌اش که به «ذکر احادیث مهدی» اختصاص داده، به بیهوده‌گویی شگفت‌انگیزی روی آورده و غلط‌های بسیار آشکاری را مرتکب گشته است. ابن خلدون سخن محدثان را درست نفهمیده و اگر از گفته‌هایشان آگاهی کامل می‌داشت و آنها را درک می‌کرد، هیچ‌یک از گفته‌هایش را بر زبان نمی‌آورد.^۲

عباد در پاسخ ابن محمود، از مقلدان ابن خلدون، در نقد احادیث حضرت مهدی علیه السلام گفته است:

ابن خلدون یک مورخ است و از رجال حدیث نیست و سخن او در تصحیح یا تضعیف احادیث، مورد اعتنا و توجه نیست. در زمینه‌هایی از این قبیل باید به کسانی چون بیهقی، عقیلی، خطابی،

۱. ابراز الوهم المکنون، احمد صدیق غماری.

۲. عباد آن را در مجله «الجامعة الإسلامية»، ش ۴۵، به نقل از: الردة علی من کذب احادیث

المهدی، ش ۳.

ذهبی، ابن تیمیه، ابن قیم و دیگر اهل درایت و روایت تکیه کرد که بسیاری از احادیث مهدی را صحیح خوانده‌اند.^۱

بنابراین، چگونه می‌توان در تضعیف احادیث امام مهدی علیه السلام که از نظر علمی مورد اختلاف است، بر آرای کسی چون ابن خلدون تکیه کرد!

دوم: دلیل دیگری که ابن خلدون در نقد احادیث حضرت مهدی علیه السلام بر آن تکیه کرده، قاعده اجتماعی اوست؛ مبنی بر اینکه عصبیت، تأمین‌کننده پیروزی در هر نهضت دینی یا سیاسی است؛ به‌گونه‌ای که بدون آن هیچ دعوتی به کمال نمی‌رسد و این در حالی است که این عصبیت برای حضرت مهدی علیه السلام حاصل نیست.

او در پایان فصلی که به بیان مهدی علیه السلام اختصاص داده است، می‌گوید:

حقی که شایسته است نزد تو ثابت باشد، این است که هیچ دعوت دینی یا سیاسی جز به وجود قدرت و عصبیتی که آن را پشتیبانی و در برابر مخالفان از آن دفاع کند تا فرمان خداوند بر آن تعلق گیرد، به پایان نمی‌رسد.

عصبیت فاطمیان و بلکه همه قریش، از سراسر گیتی برچیده شد و ملت‌های دیگری با عصبیت‌هایی برتر از عصبیت قریش پیدا شدند. مگر آن دسته از نسل ابوطالب از بنی حسن و بنی حسین و بنی جعفر که در این سرزمین پراکنده [شدند] و بر آن چیره هستند. اینان عصبیت‌هایی بدوی و پراکنده‌ای هستند که در سکونت‌گاه‌ها و امارات و با آرای پراکنده زندگی می‌کنند و به هزاران تن می‌رسند.

چنانچه ظهور حضرت مهدی علیه السلام درست باشد، ظهور وی هیچ وجهی

ندارد، مگر اینکه از اینان باشد و خداوند دل‌هایشان را بر پیروی از او الفت بخشد تا آنکه با آشکار شدن ندای او، شوکت و عصیت او کامل شود و مردم به آن روی آورند. ولی اگر جز این باشد، مثل اینکه یک فاطمی از اینان در گوشه‌ای از دنیا و بدون داشتن عصیت و شوکتی و به صرف منتسب بودن به اهل بیت به چنین امری دعوت کند، کارش سامان نمی‌گیرد و امکان‌پذیر نیست!^۱

ابن خلدون با این منطق می‌خواهد احادیث صحیحی را که درباره مهدی متظر عجله الله تعالی فرجه و وعده ظهور وی رسیده است، نفی کند. ولی غافل از اینکه این منطق در برابر نص و واقعیت، سست و بی‌پایه است؛ زیرا نخست اینکه، او اساس پیروزی را به عصیت نسب محدود ساخته و این چیزی است که با منطق اسلامی که هرگونه عصیت و نژادپرستی را مردود می‌شمارد و به برادری اسلامی دعوت می‌کند، ناسازگار است.

دوم اینکه، ادعای او درباره دیانت‌ها و نهضت‌های دینی که در زمین برپا گشته است و همچنان ادامه دارد، صدق نمی‌کند؛ زیرا این نهضت‌ها بر عصیت تکیه ندارد و حتی در موارد بسیاری با آن در تضاد است.

در نهضت اسلام که به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله برپا گشت، جز شمار اندکی از اعضای قبیله‌اش، با وی همراه نبودند و بیشترشان سخت‌ترین مواضع را نسبت به آن حضرت داشتند. ولی او به یاری خداوند بر آنان چیره شد و آنان را شکست داد.

رهبر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی رحمته الله علیه، مردی علوی بود که

وابستگی و انتسابی به هیچ قدرت و عصبیتی جز علقه ربانی که مقلدان وی را با او پیوند می‌داد، نداشت. اما خداوند او را بر حکومتی پیروز کرد که ریشه‌ای ایرانی داشت و با پیشرفته‌ترین شیوه‌ها و به‌گونه‌ای روشمند، ایرانی‌گری را تبلیغ می‌کرد. با این وجود، ملت مؤمن در کنار امام علوی ایستاد تا انقلاب به پیروزی رسید.

سوم اینکه مهدی عج کسانی را دارد که زمینه را برای حکومت وی فراهم می‌سازند. درحالی‌که از قوم و قبیله او نیستند؛ یعنی چنین نیست که تنها در میان قبیله خودش از آل ابوطالب و با پشتیبانی آنها ظهور کند. این حقیقت از سوی بسیاری از احادیث مورد اتفاق طرفین تأیید می‌شود.

چهارم اینکه، چنانچه احادیث مربوط به حضرت مهدی عج درست باشد، باید از آنچه در متن آنها آمده است، پیروی کرد. این احادیث دلالت دارد بر اینکه «مردی از اهل بیت ظهور می‌کند و مردم را به رشد و هدایت فرا می‌خواند و «کلمة الله» را روی کره زمین حاکم می‌سازد. ولی اینکه او به صورت خاص در میان طالبیان ظهور می‌کند، آن‌گونه که ابن خلدون باور دارد، حجت نیست و در هیچ حدیثی چنین چیزی نیامده و استدلال او در این باره ضعیف است. از این رو، دلیلی ندارد ما به نظر او ملتزم باشیم؛ زیرا اگر او به خدا و رسول ایمان داشت، باید دست از این نظریه سست خود برمی‌داشت و به آنچه در احادیث درست آمده است نیز پایبند بود.

فصل هفتم:

آیا مسأله امامت حضرت مهدی علیه السلام از عقاید است؟

برخی بزرگان اهل سنت، اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام را در ضمن عقاید یک مسلمان گنجانده‌اند. در نتیجه، در اعتراض به آنان گفته شده است: «شایسته است که این قضیه بعید شمرده شود؛ زیرا شیعیان آن را جزو عقاید می‌شمارند؛ چون حضرت مهدی علیه السلام امام است و امام هم به شیعیان تعلق دارد. چنانچه ظهور امام مهدی علیه السلام از علایم برپایی قیامت باشد، باید به خاطر داشته باشند که احادیث آن اخبار آحادی است که هیچ عقیده‌ای با آنها به اثبات نمی‌رسد»^۱.

در پاسخ می‌گوییم دلیل نخست برای بعید شمردن اینکه موضوع حضرت مهدی علیه السلام مطابق عقیده اهل سنت از عقاید باشد، نیکوست. اهل سنت معتقدند امامت از فروع دین و اعمال واجب بر امت است،

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۱۹۸.

نه از اصول اعتقادی که مبنای ایمان است و حضرت مهدی علیه السلام بر فرض ثبوت و صحت خبرش، تنها یک خلیفه است، نه بیشتر. ولی چنانچه اخبار مربوط به امام مهدی علیه السلام درست باشد و به اندازه‌ای که مفید علم است، برسد، در آن صورت از واحد بودن خارج می‌شود. پس درحالی‌که می‌دانیم شماری از بزرگان علم حدیث ادعای تواتر این اخبار را دارند، چرا نباید عقیده‌ای علمی را اثبات کند؟

حال اگر این اخبار به تواتر نرسد، ولی درست باشد و اسنادش از غلط و سهو مبرا شده باشد و فرض را بر این بگیریم که مضمون آنها عقیده را دربر نمی‌گیرد، آیا بر مسلمان جایز است آنها را رد کند و به ساختگی بودن و بطلان آنها حکم دهد؟

عالمان در چنین مواردی مقرر داشته‌اند چنانچه احادیث حضرت مهدی علیه السلام از عقاید نباشد، از مواردی است که باید به آن پایبند بود. ولی نه همچون یک اعتقاد، بلکه به اعتبار اینکه درباره‌اش خبر صحیح رسیده است. شیخ خضر حسین گفته است:

هرگاه حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، مبنی بر اینکه در آخرالزمان چنان خواهد شد، برای ما علم حاصل می‌شود و باید نسبت به آن توقف کرد؛ بدون آنکه نیازی باشد که روایان حدیث به اندازه‌ای باشند که به حد تواتر برسد.^۱

کمترین کاری که می‌توان نسبت به این احادیث کرد، این است که آنها را در شمار دیگر احادیثی قرار دهیم که عالمان و فقیهان و همه مسلمانان به اعتبار صدورشان از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را حجتی معتبر می‌شمردند و

۱. نظرة فی أحادیث المهدی.

مدلولشان را دلیل شرعی می‌دانند و به آنها مقید هستند. بنابراین، بر همه معتقدان به دین اسلام و پیامبری محمد ص واجب است که به آنها ملتزم باشند.

رد و کنار گذاشتن این احادیث و نادان خواندن کسانی که به آنها ملتزم هستند، چیزی است که مسلمانان، نه در گذشته و نه حال، به این شیوه عمل نکرده‌اند، مگر شمار اندکی مثل ابن خلدون و همفکرانش که با دلایلی واهی این روش را در پیش گرفته‌اند.

فصل هشتم:

چند مسأله مهم

۱. جعل حدیث

برخی کوشیده‌اند تا جعل احادیث حضرت مهدی علیه السلام را از کارهای شیعیان قلمداد کنند. از کسانی که خود را «مورخان حرکت فکری در جهان اسلام»^۱ نامیده‌اند، چنین نقل شده است:

جعل حدیث به صورت عمدی و برای خدمت به اهداف سیاسی در روزگار فتنه در سال‌های ۳۵ تا ۶۰ هجری آغاز گردید. جعل حدیث در خدمت اهداف و جهت‌گیری‌ها و روش‌های اعتقادی نیز قرار گرفت. آغاز جعل حدیث به دست شیعیان بود که احادیث

۱. این اشخاص مجهول‌الهویه و بی‌حساب و نسب و دست‌پروردگان ماسینیون یهودی، گلد زیهر، فان فلوتن و دیگر دست‌پروردگان صهیونیسم و صلیبی دشمن اسلام و مسلمانان، مانند احمد امین، طه حسین، قاسم امین و جرجی زیدان و به‌طور کلی، دنباله‌روها و بلندگوهای غرب چه جایگاهی می‌توانند داشته باشند!

بسیاری را برای برتر نشان دادن [حضرت] علی و فرزندانش [علیه السلام] بر دیگر صحابه جعل کردند؛ تعصب داشتن نسبت به اهل بیت، سخن حقی است که از آن اراده باطل می‌شود. شمار بسیاری از زندیق‌ها و اشخاص ضعیف‌الایمان و ملت‌هایی که قدرت را از دست داده و کمر به نابودی اسلام و تضعیف حاکمیت عرب بسته بودند، زیر پوشش دوستی اهل بیت [علیه السلام] خود را پنهان کردند.^۱

این مسأله آن‌قدر ساده نیست که بتوان با سخنان افرادی ناشناس، هر چند با عنوان تاریخ‌نگاران حرکت فکری اسلامی، درباره‌اش با قطعیت سخن گفت. گرچه این ادعاها به ذهن کسانی که شایستگی این نوع قضاوت را ندارند، راه یافته است، ولی اینکه بر سر زبان‌ها باشند، دلیل بر پذیرش بدون چون و چرای آنها نمی‌شود. البته خود همین سخنانی که در اینجا نقل شد هم قابل مناقشه است. به این ترتیب که اگر جعل حدیث با انگیزه‌های سیاسی صورت گرفته یا اینکه در خدمت هدف‌ها و جهت‌گیری‌ها و روش‌های اعتقادی قرار گرفته است، چرا نباید جناح‌های مخالف شیعه کار جعل حدیث را آغاز کرده باشند!

چنان‌که داشتن تعصب نسبت به اهل بیت سخن حقی است که از آن اراده باطل شده است؛ چرا تعصب نسبت به صحابه سخن حقی نباشد که از آن اراده باطل شده است!

چرا شمار بسیاری از زندیق‌ها و اشخاص سست‌ایمان و ملت‌هایی که حاکمیت را از دست داده‌اند نباید در فضایل صحابه، حدیث جعل کرده

باشند تا از این راه اسلام را نابود و خود را به خلفایی که بر سر قدرت بوده‌اند، نزدیک سازند و به وسیله کشتن انسان‌های نیک و واعظانی که با انحراف از دین درست مبارزه می‌کرده‌اند، به‌ویژه عالمانی از اهل بیت رسول خدا ﷺ و صحابه نیک ایشان، اسلام را به نابودی بکشانند!

دلیلش هم این است که انسان‌های باتقوا و عالمان اهل بیت و صحابه، در دوران حکومت خلفا در سده یکم هجری به هر وسیله‌ای قربانی شدند؛ به‌گونه‌ای که شماری تبعید گشتند، شماری نفی بلد شدند، شماری به زندان رفتند و شماری دیگر در جنگ یا بر اثر شکنجه به قتل رسیدند!

چرا جعل حدیث را نباید به قریش نسبت داد که به زور اسلام را پذیرفت؛ به‌ویژه آنها که در فتح مکه اسلام آوردند و تا آخرین لحظه‌ای که مجبور به زمین گذاشتن سلاح شدند، دست از جنگ با اسلام برنداشتند و پس از درگذشت پیامبر خدا ﷺ هر کاری که برای کنار گذاشتن اهل بیت و صحابه بزرگوار از دست آنان برمی‌آمد، از آزار و زندانی و شکنجه، انجام دادند.

چرا نباید جعل حدیث را به آنها نسبت داد که با هدف نابودی اسلام، احادیث را جعل کردند؛ اسلامی که عزت و کرامت جاهلی‌شان را از میان برد و پس از آنکه ناچار به پذیرش اسلام گشتند، پنهانی اقدام به تخریب آن کردند و از راه نزدیک شدن به حکام و حرکت در رکابشان، به مناطق نفوذ و سلطه آنان سرازیر گشتند! چرا باید جعل را به ملت‌های دیگری که تنها به اسلام درآمدند، اختصاص داد؟

اگر این سخن درست باشد که ملت‌های غیرعرب به دلیل از میان رفتن عزت و شوکتشان به‌وسیله اسلام، اقدام به جعل حدیث کردند، چرا

باید موضوع را تنها به ایران قدیم نسبت دهیم، درحالی که رومیان، یهود و نصارای حاضر در شام و فلسطین و سرزمین روم نیز در شمار ملت‌های شکست خورده بودند. وانگهی ایران قدیم که بر نسبت دادن جعل به آن تأکید می‌شود، در دوران جعل احادیث، یعنی سده دوم هجری، شیعه نبودند. بلکه همه آنها سنی مذهب بودند. بنابراین، آیا می‌شود بر این پایه حکم کرد احادیثی که آنان در فضایل صحابه نقل کرده‌اند، جعلی است؟ درحالی که سرزمین‌های عربی، به‌ویژه شهرهای بزرگ، پر از شیعه بود!

ایران در روزگار فتنه و پس از آن تا سده هفتم، سنی مذهب بود و پس از سده هفتم بود که تشیع به صورت رسمی وارد ایران شد. درحالی که تشیع از سده‌های نخست هجری در میان اعراب و سرزمین‌های عربی پراکنده شد. اینک، باید دید تا چه زمان نویسندگان اهل تسنن بر این انبوه پندارهای دروغین پای می‌فشارند و بی‌هیچ شرمی آنها را بازگو می‌کنند. درحالی که خورشید اتهامات تعصب‌آمیز و دروغ غروب کرده است، ولی آنان بی‌آنکه درباره نقل‌های پیشینیان خود و ابعاد آنها تأمل کنند، همان سخن‌ها را تکرار می‌کنند؟

این مطلب روشن است و هر آزاده‌ای آن را تأیید می‌کند که در آن دسته از روایت‌های حضرت مهدی علیه السلام که به وسیله اهل سنت بیان شده است، مواردی وجود دارد که «کعب الاحبار یهودی که شمار بسیاری را خیره دانش خویش کرده، روایت کرده است... راویان ثقه نیز از او بهره‌برداری کرده و از مسأله امام مهدی علیه السلام نمایشگاهی برای مفاخر یهود برپا کرده‌اند»^۱.

این در حالی است که کعب به صورت مطلق در زمره شیعه به شمار نمی‌آید. بلکه از راویان موثق اهل سنت است که آنان بر وی تکیه کرده و کتاب‌هایشان را از نقل‌های وی پر ساخته‌اند. درحالی‌که بسیاری از روایات او اسرائیلیات دروغی است که به خدا و رسولش نسبت داده شده است. با این وجود، چرا کسی از اهل سنت از خودش نمی‌پرسد که ممکن است یهود از طریق این کعب حرفه‌ای و اخباری که از وی در کتاب‌های اهل سنت نقل شده است، بر تفکر اهل سنت تأثیر گذاشته باشد، ولی آنان سخت اصرار دارند که اندیشه شیعه از طریق یک یهودی دیگر به نام عبدالله بن سبأ شیعی نما از یهودیت تأثیر پذیرفته است. درحالی‌که شیعیان از ابن سبأ بیزار می‌جویند و در کتاب‌های تاریخ و رجال نقل شده است که امام علی ع او را کشت و با آتش سوزاند. از این‌رو، او نزد شیعیان مطرود و ملعون است و در کتاب‌های آنان از روایت‌های وی چیزی نیامده است. ولی کعب نزد علمای اهل تسنن از اعتماد و احترام کاملی برخوردار است؛ به گونه‌ای که به او و دانش او افتخار و خرافه‌های اسرائیلی وی را دهان به دهان نقل می‌کنند.

آیا منطق عدالت این است؟! آیا عدالت کتاب و قلم این است؟! آیا

این موضوعی است که در یک سخنرانی علمی متقن قابل طرح باشد؟ در موضوع جعل حدیث و انتساب آن به شیعه، یک سخن دیگر نیز داریم که در کتاب مفصل «تدوین السنة الشریفة»^۱ آورده‌ایم. از این‌رو

۱. ر.ک: تدوین السنة الشریفة، صص ۴۹۷ - ۵۰۴.

برای پرهیز از به درازا کشیدن بحث از تکرار آن خودداری می‌کنیم. درباره نظر علمای اهل سنت نسبت به اتهامی که درباره جعل حدیث به شیعه وارد می‌شود، شیخ محمد خضر حسین چنین گفته است:

برخی منکران احادیث [امام] مهدی [علیه السلام] به طور کل درباره احادیث [حضرت] مهدی [علیه السلام] می‌گویند که بدون شک ساخته شیعه است. در پاسخ به این اتهام باید گفت که این احادیث با سلسله اسنادشان روایت شده‌اند و ما رجال اسناد برخی از آنها را مورد بررسی قرار داده و دیده‌ایم که آنان به عدالت و دقت مشهورند و هیچ‌یک از رجال جرح و تعدیل نیز با همه شهرتی که در نقد رجال دارند، آنان را به تشیع متهم نکرده‌اند.^۱

عباد نیز در پاسخ این پندار باطل گفته است:

گفته‌اند نظریه مهدی از عقاید شیعه سرچشمه می‌گیرد و آنها بودند که جعلش را آغاز کردند و افکار جمهور را فریفتند... آنان احادیثی را از قول رسول خدا ﷺ در این باره جعل کرده و اسنادش را محکم کردند و از راه‌های گوناگون آنها را پر کردند و مردم ساده‌دل نیز آنها را پذیرفتند، اما چنین نظریه‌ای موجب کاستن از قدر و منزلت گذشتگان این امت و نگاهبانان سنت و ناقلان اخبار و بدگویی از آنها و توصیف افکارشان به ساده لوحی است و اینکه موضوعات را به دلیل سادگی‌شان می‌پذیرفتند. بدون شک این سخن بسیار خطرناک است.^۲

۱. نظرة فی احادیث المهدی.

۲. مجلة الجامعة الإسلامية.

۲. مسأله وحدت [امت] و روایت حدیث

در حالی که التزام به امام مهدی علیه السلام بر پایه احادیث فراوان می‌تواند عامل بسیار مؤثری برای متحد ساختن مسلمانان باشد، برخی تفرقه‌افکنان با آنکه به دوستی، وحدت و اتحاد تظاهر می‌کنند، در تلاشند تا آن را از میان ببرند. شیعیان که به پیروی از این احادیث خود را ملتزم به امامت مهدی علیه السلام می‌دانند، با همه توان در تحکیم و عمومیت بخشیدن به این نظریه در میان امت می‌کوشند. آنها در تلاشند تا از هر راه ممکن میان فرقه‌های اسلامی الفت ایجاد کنند. حتی فقیهانشان در زمینه احکام فقهی و شرعی به اخبار عامه و صحاح اهل سنت استناد می‌کنند. این شیوه‌ای است که آنها همیشه طبق آن رفتار کرده‌اند.

در مقابل، به جای اینکه چنین شیوه‌ای سبب بزرگداشت و تحسین قرار گیرد، انگیزه‌ای برای خشم یکی از نویسندگان تفرقه‌افکن گشته و با حمله به شیعه گفته است:

در پژوهش‌های معاصران شیعه امامیه دیده می‌شود که به احادیث ثابت در صحاح اهل سنت استدلال می‌شود... ولی این کار برای اقناع ما و یا صرف ایجاد انس و الفت انجام می‌شود. آنها این موارد را «از چیزهایی که عامه روایت کرده‌اند، می‌خوانند»، در حالی که استنباط حکم از احادیث خودشان است؛ زیرا از امامان معصوم نقل شده است. این در حالی است که می‌بینیم اهل سنت سخت می‌کوشند که میان امت وحدت ایجاد کنند و آنان را با هم یک‌سخن کنند و هیچ‌کس را هم به فسق یا کفر متهم نمی‌کنند...^۱

هنگامی که شیعه احادیث عامه را نقل می‌کند، هرچند برای ایجاد الفت و خشنود ساختن آنان دست‌کم به همین میزان درصدد ایجاد الفت با عامه است، آیا اهل سنت هم حتی با همین هدف چیزی از احادیث شیعه را نقل می‌کنند یا اینکه نسبت به آرای فقهی و احکام شیعه تغافل می‌ورزند و احادیث اهل بیت و فقه آنان را به صورت مطلق وامی‌نهند؟

شیعیان به این دلیل در احکامشان به روایت‌های ائمه معصومین علیهم‌السلام استدلال می‌کنند که این روایت‌ها را به اعتبار سنتی برگرفته از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به درست‌ترین و سالم‌ترین راه دانسته و حجت می‌دانند.

این کار چه اشکالی دارد که به این شکل تردید برانگیز مطرح می‌شود؟ یا اشکالی در مراجعه شیعه به احادیث عامه و استدلال به آنها برای احتجاج نسبت به مخالفانشان به منظور قانع کردن آنها وجود دارد؟ یا در اینکه آنان به دلالت آن احادیث، بر چیزی که خود نیز به آن رسیده‌اند، تأکید می‌ورزند، اشکالی می‌بینید؟

این کار اختصاص به شیعیان معاصر ندارد. پیشینیان شیعه نیز در کتاب‌های فقه مقایسه‌ای، که در ابداع و تألیف در این زمینه بر دیگران پیشی دارند، به این کار اقدام کرده‌اند. حال کدام فرقه بیشتر به فکر وحدت و اتحاد کلمه مسلمانان است؟

اینکه می‌گویند اهل سنت به راویان دیگر فرقه‌ها اعتماد می‌کنند، شیعیان نیز چنین می‌کنند، به گونه‌ای که شرط اساسی راوی نزد آنان، «وثاقت و شایستگی است». به عبارتی، هرگاه راوی ثقه و سخنش درست باشد، روایتش پذیرفته می‌شود. چه بسیارند از راویان عامه که در زمره رجال حدیث شیعه قرار دارند و وثاقت و اعتماد به آنها آشکارا بیان شده

است؛ حتی از مشاهیر و قاضیانشان؛ مانند حفص بن غیاث. همچنین در کتاب‌های شیعه، روایت بزرگان عامه به چشم می‌خورد؛ مانند روایت‌های ابن جریح، سفیان، مالک، زهری و دیگر بزرگان حدیث اهل سنت. دیگر اینکه می‌گوید: «اهل سنت هیچ‌کس را متهم به فسق و کفر نمی‌کنند». آیا این سخن مصداق خارجی هم دارد؟

اگر حتی یک نفر هم در عمل به این موضوع پایبندی نشان می‌داد، بسیار خوب و کارش مورد تقدیر و احترام بود. ولی از ظاهر سخن گوینده چنین برمی‌آید که او از فتاوی‌ی ظالمانه‌ای که قاضیان اهل سنت هرازچندگاه یک‌بار ضد شیعه صادر می‌کنند و حکم به کفر و هدر بودن خون و ناموسشان می‌دهند، ناآگاه است. تازه‌ترین آنها، فتوای ابن جبرین وهابی سعودی، عضو مجلس افتای مملکت سعودی در ریاض است که هنوز مرکبش خشک نشده است.

سخن گوینده اهل مغرب با آنچه در میان سرزمین‌های شرقی و عربی می‌گذرد، فاصله بسیار دارد. مقاله نویسنده مغربی زیر عنوان «تراثا و موازین النقد؛ میراث ما و معیارهای نقد» که در مجله دانشکده تبلیغات اسلامی در لیبی (ش دهم، ۱۹۹۳م) به چاپ رسیده، نوع دیگری از نسبت فسق و تجاوز به کرامت شیعه است که اتهام‌های بسیاری را درباره جعل حدیث به این فرقه نسبت می‌دهد و شیعه را فرقه‌ای ملتزم به امور پست و سخیف معرفی می‌کند. آیا این است نمونه تلاش آنان برای وحدت و یکپارچگی؟

او در موضوع نقد خود، یعنی «مهدی منتظر (عج)»، به جای آنکه این موضوع را - که عموم فرقه‌های اسلامی درباره‌اش وحدت‌نظر دارند و

روایت‌های مربوط به آن را پذیرفته‌اند و اخبارش را صحیح می‌دانند -
 ابزاری برای ایجاد الفت و وحدت کلمه قرار دهد تا نقطه‌ای برای اتحاد
 و تجمع آرا باشد و درگیری‌ها و اختلاف‌ها را از میان بردارد، به هر
 شیوه‌ای متوسل می‌شود تا آن را رد کند و شبهه‌انگیز جلوه دهد و مردم
 را از آن متنفر سازد. او به جای دست گذاشتن روی نقاط مثبت این
 موضوع، بر جنبه‌های منفی آن و نیز جزئیات مورد اختلاف متمرکز
 گشته و از اصل ثابت، قطعی و مورد اتفاق آن غفلت ورزیده است.
 پیش از همه اینها، آیا مطرح کردن قضیه مهدی منتظر علیه السلام در چنین
 وقت و شرایطی که بحران‌ها از هر سو امت اسلامی، به‌ویژه امت عرب را
 دربرگرفته، تلاش برای وحدت و اتحاد کلمه مسلمانان است؟!

۳. غیبت نزد شیعه

از موضوع‌هایی که ضد مسأله حضرت مهدی علیه السلام مطرح و مسلمانان
 را در التزام به آن دچار تفرقه و احادیش را تخطئه می‌کند، این است که
 می‌گویند: «نظریه غیبت و رجعت نزد شیعه از افکار مشترک میان یهود و
 نصارا است و جای تردید نیست که تفکر شیعی از آن دو منبع تأثیر
 پذیرفته است! زیرا بسیاری از غیر اعراب و متدینان به ادیان و
 فرهنگ‌های پیشین زیر لوای تشیع درآمدند تا زیر پوشش تعصب نسبت
 به حقوق اهل بیت، خود را از سلطه حاکمیت اعراب برهانند. پیشاپیش
 این اشخاص هم عبدالله بن سبا بود».^۱

وجود امور مشترک میان ادیان آسمانی از اموری است که هیچ

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۱۸۴.

پژوهشگر و عالمی منکر آن نیست. ولی میزان تأثیرپذیری یک مذهب از مذهب دیگر، موضوعی است که نیازمند دلیل قطعی است و صرف وجود یک نظریه نزد دو مذهب، برای داوری درباره تأثیر و تأثر آنها کافی نیست.

آیا کسی حق دارد بگوید که برای مثال، التزام اهل تسنن به بستن دست‌ها هنگام نماز، از کارهای مجوس است؛ زیرا مجوس هنگام عبادت یا در برابر بزرگانشان چنین می‌کرده‌اند! یا اینکه پس از سوره حمد در نماز آمین می‌گویند، برگرفته از یهود و نصارا است؛ چون آنها نیز پس از خواندن دعا آمین می‌گویند! یا اینکه بگوید: اندیشه تسنن متأثر از ادیان یهودی و مسیحی است؛ زیرا بیشتر پیروان این دو دین و صاحبان تمدن‌های پیشین، مانند رومیان و قبطی‌ها، زیر لوای تسنن درآمدند تا زیر پرچم طرفداری از صحابه و عثمان، خلیفه مقتول، خود را از سلطه دین اسلام برهانند؛ به‌گونه‌ای که شمار بسیاری از اینان در دربار اموی از نفوذ و قدرت برخوردار بودند و پیشاپیش آنها نیز کعب‌الاجبار یهودی قرار داشت!

مانند این‌گونه داوری‌های چشم بسته از کسانی که با شیوه‌های نقد آشنا باشند و با انصاف داوری کنند و داوری خود را بر پایه عقل و منطق قرار می‌دهند و احادیث و نقل‌قول‌ها را به میزان نقد علمی می‌سنجند، صادر نمی‌شود! پس چگونه یک مسلمان می‌تواند این تحلیل‌های بی‌پایه را بپذیرد و آنها را مبنای یک بحث علمی و درست قرار دهد؟

اگر به یکی از کتاب‌های شیعه که در موضوع غیبت و رجعت نوشته شده است، مراجعه کنیم، در خواهیم یافت شیعه در التزام به این عقیده

به هیچ یک از یهود، نصارا، کعب الاحبار یا عبدالله بن سبا، تکیه ندارد، بلکه آنان در این زمینه به اخبار و سنن و روایت‌هایی استناد می‌کنند که اسنادشان به رسول خدا ﷺ و اهل بیت می‌رسد و در بسیاری از آنها خود اهل سنت نیز با آنان موافق‌اند.

شیعیان آن احادیث را از نظر سند و متن و نیز با تکیه بر عقل جست‌وجو کرده و آنهایی را که با قرآن کریم یا سنت ثابت یا عقل یا عرف مخالف باشد، در آنها نیافته‌اند.

بنابراین التزام و پایبندی شیعیان به اخبار غیبت و رجعت، مانند پایبندی و التزام مسلمانان به اخباری است که درباره وقایع آینده است؛ همان‌گونه که اهل سنت به روایاتی که درباره دجال، نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان و قیام مهدی منتظر علیه السلام است، اعتقاد دارند. بر این اساس، چرا اهل سنت را متهم نمی‌کنید که آنان تحت تأثیر یهودی واقع شده‌اند که منتظر نجات‌بخش هستند؟ یا تحت تأثیر عقاید مسیحیت که در انتظار رجعت عیسی به سر می‌برند؟

آیا سزاوار است کسی بر اهل سنت اعتراض کند و به صرف اینکه با اهل سنت مخالف است آنان را از پیروان یهود و نصارا قلمداد کند؟

همچنین است نسبت دادن اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام به مجوسیت به دلیل اینکه آنها نیز به یک شخصیت غایب معتقدند. همان‌طور که تاریخ‌نگاران چنین اعتقادی را نسبت به پادشاهان مجوس پیش از اسلام نقل کرده‌اند و قاضی عبدالجبار معتزلی نیز بر نقل‌های آنان اعتماد کرده است. با قطع نظر از چرایی اعتماد نویسندگان مسلمان بر اخبار تاریخ‌نویسان امت‌های پیشین، به‌ویژه آن کسانی که با تکیه بر کلام

مورخان امت‌های پیشین در اخبار مورخان مسلمان و راویان حدیث - به صرف شیعه اهل بیت بودندشان - تشکیک می‌کنند. آنان در این گونه موارد به اخبار یهود و نصاری و مجوس استدلال می‌کنند و بر اساس آنها یکی از فرقه‌های بزرگ اسلامی را متهم به یهودیت و نصرانیت و مجوسیت می‌کنند، در حالی که التزام به حجیت گفته‌های تاریخ‌نویسان ادیان گذشته عین پیروی از آنها و پایبندی به اصول آنهاست.

و حال آنکه التزام شیعه در اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام بر پایه احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سنت صحیح و متواتر نقل شده در کتاب‌های صحاح، جامع‌ها، مسندها و تألیف‌ها و معجم‌هایی است که به وسیله پیشوایان مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، نقل شده است. حال چه کسی به انتقاد سزاوارتر است؟ شیعیانی که اعتقادشان بر پایه دلالت‌های احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟! یا سلفی‌ها و وهابی‌هایی که بر مورخان یهود، نصارا و مجوس تکیه و شیعه را بر پایه منقولات آنها متهم می‌کنند؟!

به ناچار مسلمان منصف باید بداند: کسانی که می‌کوشند اعتقاد به مهدی منتظر علیه السلام را یکبار به یهود، بار دیگر به نصارا و بار سوم به مجوس نسبت دهند، به یقین کسانی هستند که می‌خواهند در درستی اخبار رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آمدن حضرت مهدی علیه السلام - در چارچوب تشکیک به اصل نبوت و علم ایشان به اخبار آینده - تشکیک وارد کنند. بی شک، اینان از تهاجم به شیعه و اعتقادشان به حضرت مهدی علیه السلام، وسیله‌ای برای این تشکیک و راهی برای بیان آن یافته‌اند.

این کار اینان جای شگفتی ندارد؛ زیرا پیشینیان مشرکشان در سرزمین حجاز، وحیی را که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می‌شد، به ادیان اولیه نسبت

می دادند و درباره قرآن می گفتند:

قرآن همان اساطیری است که پیشینیان نگاهشته‌اند و [حضرت]
محمد ﷺ به کمک یارانش آنها را نوشته [است] و هر صبح و
شام بر او خوانده می‌شود.^۱

آنها درباره رسول خدا ﷺ گفتند: «... قرآن را یک انسان به او
می‌آموزد».^۲

خدای متعال در جایگاه نخست، این افتراها و دادن نسبت باطل به
سخن پیامبرش را رد می‌کند و می‌فرماید: «بین که چگونه برای تو مثال
زدند؛ پس گمراه شدند و راه به جای نمی‌برند».^۳ در جایگاه دوم فرمود:
«زبان کسی که قرآن را به او نسبت می‌دهند، عجمی است، در حالی که
زبان قرآن، عربی روشن است».^۴

در پاسخ به این اشخاص که مانند حیوان و بلکه پست‌تر از حیوان‌اند،
باید گفت: «آنچه را شما به تاریخ یهود و نصارا و مجوس در موضوع
مهدی منتظر ﷺ، نسبت می‌دهید، از راه‌های موثق و به زبان عربی روشن
از رسول خدا ﷺ به مسلمانان رسیده است و زبان‌هایی که شما از آنها
سخن می‌گویید، عجمی و ترجمه شده است».

شما چگونه ادعا می‌کنید به اسلام و سنت پیامبر اکرم ﷺ ایمان دارید،
در حالی که پا جای پای پیشینیان مشرک خویش می‌نهدید و در انکار سخن

۱. فرقان: ۵.

۲. نحل: ۱۰۳.

۳. اسراء: ۴۸.

۴. نحل: ۱۰۳.

رسول خدا ﷺ و آنچه آورده است، از آنها پیروی می‌کنید؟ همچنین شما از سخنان مستشرقان یهودی، نصارا و مجوس و دنباله‌هایشان همچون گلد تسیهر، فان فلوتن و احمد امین مصری پیروی می‌کنید و سخنان آنها را تکرار نموده و شگفت‌زده سخن آنها می‌شوید و آنها را علم و حجت بر ضد آنچه از طریق سنت صحیح و نقل شده از پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام و علمای اعلام می‌دانید! حال ببینید که کدام‌یک از دو گروه مستحق امنیت و ایمان در دنیا و آخرت هستند؟

دلیل التزام شیعه به غیبت امام مهدی ﷺ

چنانچه پژوهشگر روح انصاف را در خود تقویت سازد و عقل و وجدانش را داور قرار دهد و بخواهد از خلال موثق‌ترین منابع و قانع‌کننده‌ترین دلایلی که مسلمانان به صورت عام و شیعه به صورت خاص بر آنها تکیه می‌کنند، به کنه حقایق عقیده شیعه درباره مهدی منتظر ﷺ و غیبتش پی ببرد، ناچار باید آنها را بخواند، از زبان آنها بشنود و به قضایا به چشم مهر و رضایت و جدای از فرقه‌گرایی بنگرد؛ نه با دلی پرکینه و روحیه تهمت‌زنی. این همان کاری است که سلفی‌های مغرض در مواضع‌شان بر ضد مسلمانان مخالف خود انجام می‌دهند و آنان را به شرک و کفر و بسیاری اعمال ننگین دیگر متهم می‌کنند. شگفتا که آنان، همه این کارها را با ادعای اصلاح و توحید و زیر عنوان دعوت اسلامی و ارشاد و هدایت انجام می‌دهند؛ درحالی‌که خدای متعال می‌فرماید: «با حکمت و موعظه حسنه به راه پروردگارت دعوت کن»^۱.

اینان با ادعای اینکه اگر دیگران از حجت و دلیل و سخنشان چیزی بگویند، جدال به شمار می‌آید، به هیچ کس اجازه سخن گفتن نمی‌دهند. درحالی که خداوند به مجادله فرمان داده و گفته است: «با شیوه‌ای که نیکوتر است، با آنان مجادله کن».^۱ اینان می‌دانند اگر مردم ساده مسلمان نیز با آنها به مجادله برخیزند، بر آنان چیره می‌شوند و اگر به مناقشه بپردازند، با دلایل قاطع، آنان را منکوب خواهند کرد.

من در روضه شریف پیامبر خدا ﷺ، در کنار ضریح شریف، صحنه شگفت‌انگیزی را دیدم که بر قوت‌آشنایی مسلمانان به حدیث و استدلال بر پایه آن در برابر وهابی‌های سلفی دلالت دارد؛ در آنجا دیدم مرد بیابانی بی‌ادبی (به عنوان مأمور ارشادی) به ضریح رسول خدا ﷺ تکیه داده است و مردم را از نزدیک شدن به آن منع می‌کند. آنها با اشتیاق فراوان می‌خواستند داخل مقصوره را ببینند، به گونه‌ای که با تمام وجود به پنجره چشم دوخته بودند و روحشان بی‌تاب دیدن داخل ضریح بود. آنان با یک دنیا آمال و آرزو و شوق فرسنگ‌ها راه را پیموده و با همه توان، خود را به آنجا رسانده بودند تا به این شرافت عظیم نایل آیند و پس از انجام مناسک حج، با زیارت مرقد شریف پیامبر خدا ﷺ کار را به کمال رسانند. ولی آن بدوی متکبر آنان را از این کار باز می‌داشت و فریاد می‌زد: «کفر، شرک». او مرتب با لهجه هرزه و چهره زشت خود که همچون هیزم جهنم سوخته بود، این واژگان را تکرار می‌کرد.

در این فضای پر از هیبت مقام (نبوی) و حرارت شوق و درحالی که

نفس مردم در سینه‌ها حبس گشته بود، آن بدوی با لهجه نامفهومی به مسلمانان دشنام می‌داد. درحالی‌که رسول خدا ﷺ فرموده است: «دشنام به مسلمان فسق است».^۱

در این هنگام، مردی بلندقامت، خوش‌سیما و خوش‌اندام آمد و میان حاجیان و زائران ایستاد و با صدای بلند، به عربی فصیح و روان - و آمیخته به لهجه ترکی - فریاد زد: «کارها به نیت است و هرکس مرهون نیت خویش است».^۲ این سخن همچون صاعقه بر سر بدوی فرود آمد؛ گویی که سنگ از حلقومش فرو رفت و خرد و پژمرده و خوار و سر به زیر گشت.

«سبحان الله!» مبارک باد بر مسلمانان، دوستی دانش و دوستی

رسول خدا ﷺ و سنت او!

برای اتمام حجت بر نویسنده‌نماهایی که در تلاش‌اند حقایق را وارونه و دروغ‌ها را به‌عنوان عقاید شیعه جلوه دهند، به‌گونه‌ای که آنها را چون اصولی ثابت می‌گیرند و نتایج نوشته‌های دروغ خود را بر آنها مبتنی می‌سازند و نیز برای کسانی که دوست دارند از عقاید شیعه آگاه شوند، می‌گوییم:

مسلمانان شیعه به اصل امامت همچون یک واجب دینی اعتقاد دارند و بر وجوب این اصل دلایل عقلی بیان داشته و دلایل آن در کتب امامیه به ده‌ها می‌رسد. آنان اثبات کرده‌اند از مهم‌ترین واجبه‌های الهی، نصب و تعیین امام از سوی رسول خدا ﷺ، از راه وحی است. این واجب از الطاف الهی بر بندگان است تا برایشان راه اطاعت را هموار سازد و از

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۷ و ج ۷، ص ۸۴ و ج ۸، ص ۹۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۲.

زشتی‌ها و گناهان، با ارشاد امام دور سازد. امام، خلیفه پیامبر خدا ﷺ است که ارسال او نیز از الطاف الهی بر امت است. پس امامت از امور لازمی است که هیچ‌گاه دنیا نمی‌تواند از آن تهی باشد.

نصوص شریفی در دست است که نشان می‌دهد رسول خدا ﷺ در مواضع گوناگون و مهم تاریخی، از روزهای نخست بعثت تا هجرت و وداع پایانی رحلت، بر این موضع تأکید ورزیده است.

مجموعه نصوص سنت شریف که به پیامبر گرامی اسلام ﷺ اسناد داده شده و درستی آنها به تواتر و اجماع و شهرت ثابت گردیده است، برهان قاطعی بر مقصود ماست.

احادیث صحیح نبوی که میان تمام عالمان اسلامی مورد اتفاق است و همه درباره آنها وحدت نظر دارند، نصوص گوناگونی را بیان داشته است. این نصوص بر لزوم وجود امامی دلالت دارد که شخص مسلمان باید او را بشناسد تا بر فطرت توحید بمیرد. پس چنانچه امام را نشناسد و به او معتقد نباشد، به مرگ جاهلیت می‌میرد.

از آن جمله، این سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: «هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، بر مرگ جاهلیت مرده است».^۱ آن حضرت در حدیثی دیگر فرموده است: «هرکس بدون امام بمیرد، بر مرگ جاهلیت مرده است».^۲

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۰۷، به نقل از: الجمع بین الصحیحین، حمیدی؛ شرح النووی لمسلم، ج ۱۳، ص ۲۴۰؛ المعنی، قاضی عبد الجبار، ج ۲۰، ص ۱۱۶؛ شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ الجواهر المزیئة، ملا علی قاری حنفی، ج ۲، ص ۵۰۹.
 ۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ الدارقطنی فی علله، ج ۷، ص ۶۳؛ حلیة الأولیاء، لابی نعیم، ج ۳، ص ۲۲۴؛ ابن أبی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۱۵۵؛ مجمع الزوائد، النورالدین الهیثمی، ج ۵، ص ۲۱۸؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۰۳.

یا: «هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد، بر مرگ جاهلیت مرده است»^۱.

همچنین نقل است که ایشان فرمود: «هرکس بمیرد و تعهدی به فرمانبرداری از کسی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است»^۲. احادیث دیگری نیز در این باره رسیده است که نزدیک به همین معناست. بنابراین، امت محمد ﷺ ناگزیر از هنگام درگذشت ایشان تا روز قیامت، در هر دوره و زمانی، باید امامی را برگزینند، از او پیروی کنند و فرمان و امر و نهی او را بپذیرند. در غیر این صورت، رسول خدا ﷺ آشکارا اعلام داشته است اینان بر ملت اسلام نمی‌میرند. این نصوص بر اعتقاد به وجود یک امام در هر دوره‌ای دلالت دارد. در اینجا روایت‌هایی وجود دارد که امامان پس از پیامبر خدا ﷺ را از روز پس از درگذشت وی تا روز قیامت به دوازده جانشین محدود ساخته است. «جابر بن سمره» می‌گوید:

از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌گوید: «دوازده امیر می‌باشد». پس از آن، کلمه‌ای را بر زبان راند که من نشنیدم. سپس پدرم گفت: فرمود: «همه از قریش‌اند»^۳.

۱. ابن حبان آن را در صحیح خود روایت کرده است؛ الاحسان، ش ۴۴، ر.ک: ج ۷، ص ۴۹؛ زوائد البزار، ج ۱، ص ۱۴۴ و ج ۲، ص ۱۴۳؛ کشف الأستار، ج ۲، ص ۲۵۲؛ مستدرک حاکم، ج ۱، صص ۷۷ و ۱۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۳؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۰، ص ۳۵۰.
 ۲. مسند علی بن جعد جوهری، ج ۲، ص ۸۵۰؛ مصنف ابن ابی‌شیبہ، ج ۱۵، ص ۳۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶؛ الاموال، ابن زنجویه، ج ۱، ص ۸۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ الکامل، ابن عدی، ج ۵، ص ۱۸۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۳؛ المطالب العالیة، ابن حجر حافظ، ج ۲، ص ۲۲۸؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۵، به نقل از: ابن ابی‌شیبہ، ابن حنبل، طبرانی و سعید بن منصور.

۳. جامع الصحیح، ج ۲، ص ۴۵، به نقل از: بخاری. همچنین ر.ک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۳.

مسلم از جابر بن سمرة نقل می‌کند:

با پدرم بر پیامبر خدا ﷺ وارد شدیم، شنیدم فرمود: این کار به پایان نمی‌رسد تا در میان مسلمانان دوازده خلیفه بیاید. آن‌گاه سخنی فرمود که من نشنیدم: از پدرم پرسیدم چه گفت؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریش هستند.^۱

از جمله سخنانی که مسلم از آن حضرت روایت کرده این است که [راوی] گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «این دین تا برپایی قیامت بر پا خواهد بود یا اینکه دوازده خلیفه بیایند که همه از قریش‌اند». ترمذی این روایت را از بخاری نقل کرده و در تأیید روایت گفته است: «این حدیث حسن و صحیح است».^۲

این حدیث از ابن مسعود به این شکل نقل شده است: «این امت دوازده قیم خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌تواند خوارشان کند؛ همه از قریش هستند».^۳

همه این نصوص یک معنا را می‌رساند و آن، این است که شمار خلفای پس از رسول خدا ﷺ از هنگام درگذشت ایشان تا روز قیامت، از دوازده امام در میان امتش تجاوز نمی‌کند و آنان ناگزیر باید از قریش باشند. افزون بر اینها، نصوص متواتر دیگری است که خلافت آن حضرت

۱. شرح النووی، ج ۱۲، ص ۲۰۱؛ به نقل از: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲. جامع الصحیح، ج ۲، ص ۴۵؛ به نقل از بخاری؛ رک: صحیح سنن المصطفی، أبو داود سجستانی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۱۸ (با الفاظی نزدیک به این).

۳. معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۶؛ منتخب کنز العمال، بهامش مسند احمد، ج ۵، صص ۹، ۹۳،

را به کسانی از اهل بیت خود آن حضرت محدود ساخته است. در حدیث ثقلین - که سند و متن آن بدون هیچ مناقشه‌ای میان مسلمان متواتر است - رسول خدا ﷺ فرموده است: «من دو چیز گران بها در میان شما به جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم».

با نظر به مجموع این احادیث، شیعه ملتزم است که شمار امامان دوازده تن است و به این امر معتقد است که در هر دوره‌ای باید خلیفه‌ای برای پیامبر ﷺ و امامی، به عنوان حجت خدا بر مردم موجود باشد که همه از خاندان پیامبر ﷺ هستند. همه این موارد برای تطبیق نصوص با مصادیق آمده است تا به اجمال این احادیث حکم نکرد و مصداقی را برای آنها تعیین کرد و به این سخن اکتفا نکرد که ما برای اینها معنای خاصی نمی‌شناسیم؛ زیرا چنین کاری این پیامدها را به همراه خواهد داشت:

۱. متهم ساختن پیامبر خدا ﷺ به تأکید بر امور بی‌معنا و بی‌فایده به حال امت. زشتی این سخن بر هیچ منصفی پوشیده نیست تا چه رسد به یک مسلمان.

۲. معطل ماندن فرمان، تهدید و تشویقی که در ضمن این نصوص رسیده است.

۳. مهمل ماندن امر مهم امامت با روی گردانی از این نصوص و خودداری از تلاش برای فهم و حل آسان و دقیق مشکلات آنها.

شیعه، رسول خدا ﷺ را بالاتر از آن می‌داند که سخن ایشان با اجمال و تعطیل و اعراض روبه‌رو شود. از این رو، می‌کوشد تا آنها را با حقیقتی که خود پیامبر اکرم ﷺ به شیوه‌های گوناگون، با گفتار و کردار به آن رهنمون گشته است، تطبیق دهد. آن حضرت، حضرت علی علیه السلام را - از

عترت - به امامت تعیین کرده و ایشان را همتای قرآن قرار داده و فرموده است: «علی با قرآن و قرآن با علی است».^۱

آن‌گاه حضرت علی علیه السلام پس از خود به فرزندش، امام حسن علیه السلام، سفارش کرد و امام حسن به برادرش، امام حسین علیه السلام و پس از آن، هر امامی به فرزندش سفارش کرد تا آنکه نوبت امامت به محمد بن الحسن المهدی علیه السلام رسید. عدد دوازده با حضرت مهدی علیه السلام کامل شده است. ولادت ایشان با دلایل یقینی برای ما ثابت گشته و مرگ ایشان بر هیچ‌کسی ثابت نشده است. بنابراین، ناگزیر باید به غیبتش ملتزم باشیم؛ زیرا طبق اعلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدران وی که آنان نیز خود امام بوده‌اند، غیبت ایشان امری مورد انتظار است.

به این ترتیب، با این حدیث، منظور عترت در حدیث تقلین تفسیر و روشن می‌شود که چه کسانی پس از وی در میان امتش جانشین او هستند و تا برپایی رستاخیز از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

و نیز تنها راه حل جمع میان آن نصوص شریف نبوی و تفسیر و بیرون آوردنشان از پیچیدگی، اجمال، تعطیل و ابطال التزام به تعیین خلفا توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. علاوه بر آن، غیبت امام دوازدهم مورد انتظار بوده است؛ زیرا پدرانش به این غیبت خبر داده بودند.

به همین جهت، شیعیان به استناد نصوص شریف نبوی، به امامت امامان دوازده‌گانه و به حضرت مهدی علیه السلام غایب ملتزم گشتند تا مبدا امام زمان خویش را شناسند و به مرگ جاهلی بمیرند یا بدون امام باقی نمانند.

۱. المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴.

آیا با این اوصاف کسی حق دارد اعتقاد امامیه را به یهود، نصارا یا مجوس نسبت دهد؟ مگر اینکه بخواهد به پیامبر و سخن او چنین اتهامی وارد کند. ما از چنین چیزی به خدا پناه می‌بریم و از معتقدان به چنین کاری نزد خداوند بیزاری می‌جوئیم!

چنانچه منتقدان شیعه نسبت به این التزامشان با انصاف داوری می‌کردند، هیچ مخالفتی با هیچ‌یک از اصول اسلامی در آن نمی‌یافتند و هیچ منافاتی میان آن با هیچ‌یک از فروع شریعت نمی‌دیدند و به این شکل زشت و زننده، به آن حمله نمی‌کردند!

آری کسانی که روزهای تاریخ را با خون امامان و یارانشان در دوران ظهور و حضور پر کردند و آثارشان را نابود ساختند و به آتش کشیدند، آنان را در سیاهچال‌ها زندانی کردند، خانه‌هایشان را به تاراج بردند و برای خاموش ساختن نورشان، تحت مراقبت شدید قرارشان دادند، هنگامی که در دوران غیبت کسی را ندیدند به آزار و قتل و تعقیب او ادامه دهند، به ایجاد شبهه در اعتقاد نسبت به حضرت مهدی علیه السلام، غیبت و طول عمر او و همانند این موارد همت گماشتند.

آنان صفحات کتاب‌ها را با انکارهای بی‌دلیل، تمسخر مؤمنان، مستهجن شمردن نظریه حضرت مهدی علیه السلام و زشت شمردن اعتقاد به غیبت و امامت شخصی غایب پر کردند!

فرق شیعه و مسأله حضرت مهدی علیه السلام

نخستین چیزی که آنان عَلم کردند، اختلاف فرقه‌های شیعی بر سر موضوع حضرت مهدی علیه السلام است. آنها ادعا کردند شیعیان درباره امام پس

از امام یازدهم، حسن عسکری علیه السلام، دچار اختلاف گشتند. بنابراین، از کجا معلوم که او امام باشد؟

اگر اختلاف [در مسائل فرعی] دلیل بر بطلان [اصل امامت مهدی موعود علیه السلام] باشد آیا می توان ادعا کرد که مسلمانان در اصل امامت و خلافت اتفاق دارند تا اینکه آن را برای شخصی ثابت نمایند؟ حال آنکه در ضرورت و ثبوت امامت اجماع دارند، ولی درباره شخص خلفا و چگونگی استحقاقشان به این امر اختلاف دارند.

روشن است که چنانچه اختلاف دلیل انکار و ابطال شمرده شود، هیچ دینی و هیچ اصل اعتقادی یا فرعی شرعی بر روی زمین سالم نمی ماند؛ زیرا در همه این امور مخالفینی وجود دارد.

وانگهی مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش به تقسیم شدن امت به ۷۲ فرقه خبر داد و در عین حال حقانیت یکی از آنها را ثابت دانست؟

بنابراین، استدلال به وجود فرقه های گوناگون در موضوع حضرت مهدی علیه السلام کوچک ترین دلالتی بر بطلانش ندارد و پس از اقامه درست ترین و قوی ترین دلایل بر وجود او، کسی حق ندارد وجود اختلاف را مجوزی برای انکار یا نفی قرار دهد. با این توضیح، چگونه وجود فرقه های گوناگون شیعی که به مهدویت امامان پیشین معتقد بوده اند، می تواند دلیل بطلان «مهدی منتظر علیه السلام» شمرده شود، در حالی که این فرقه های موهوم امروزه از میان رفته اند و هیچ کدامشان شهرتی ندارند و تنها گروهی مغرض از لایه های کتابها، عقایدشان را جست و جو می کنند تا در راستای هدف های خودشان به کار گیرند.

از این رو، با وجود اینکه تنها یک مذهب قائل به ولادت و غیبت حضرت مهدی علیه السلام باقی مانده و دیگر فرقه‌های جعلی یا موهوم از میان رفته و امروز هیچ اثری از آنها باقی نمانده است، خود دلیل بر بطلان آن فرقه‌ها و حقانیت شیعه است.

تولد امام مهدی علیه السلام و زمان آن

مسئله دیگری که مطرح می‌کنند، این است که او چه زمانی و چگونه به دنیا آمده و چه کسی او را دیده و جانشین قرار داده است؟ گویی که از میان همه ولادت‌ها، این ولادت ویژه باید آشکار و در معرض نگاه همه انسان‌ها صورت گرفته باشد تا مردم سده بیستم پس از گذشت ۱۲۰۰ سال او را تصدیق کنند. وگرنه این افراد حاضر به اعتراف به وجود او نیستند!

امروزه دشمنان اهل بیت علیهم السلام با این قضیه چنین برخوردی دارند با آنکه از هیچ ولادتی، جز خانواده نوزاد و خویشاوندانش و قابله و نزدیکان او آگاه نمی‌شود و به گواهی هیچ‌کس دیگری نیاز ندارد. آیا ولادت یکی از این اعراب بیابانگرد و ساکنان دشت‌ها و بیابان‌ها قابل اثبات است، تا چه رسد به درست و شرعی بودن ولادتشان؟

عجیب اینجاست که هیچ‌یک از این تشکیک‌کنندگان در ولادت حضرت حجة بن الحسن، امامت و کرامت پدران را نپذیرفته‌اند، با این حال می‌خواهند ولادت فرزندش، امام مهدی علیه السلام، آشکارا بر آنان ثابت شود! نه، این دور از انصاف است؛ صاحبان خانه به آنچه در خانه است، آگاه‌ترند و در موضوع ولادت‌هایشان نیازی به داوری دشمنانشان نیست.

به فرض نیاز به شهود هم، چنین چیزی را تنها باید اشخاص باتقوا شهادت بدهند، هر چند که نسب آنها دور باشد نه اشخاص فاسق و دشمنان ناصبی، هر چند نسب او نزدیک باشد؛ همچون جعفر کذاب، عموی امام زمان؛ به ویژه آنکه موضوع امام مهدی علیه السلام به اعتبار تأکیدهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران او در این باره، از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ به گونه‌ای که همه امت به او امید بسته‌اند و همین امر اجازه اعلام را مگر به اندازه لازم نمی‌دهد!

کسانی که موضوع برایشان اهمیت دارد و در کار خود اهل خبره و تخصص بوده‌اند، این موضوع را به اثبات رسانده‌اند. کسانی که با او هیچ نزدیکی سببی و اعتقادی و دینی ندارند، چگونه می‌توانند منکر ولادتش گردند؟! اهل خانه شامل پدر، عمه - که قابله او بود - و زنان خانه از ولادت آگاه بودند. ده‌ها تن از شیعیان مخلص پدرش موضوع را می‌دانستند.

نسب‌شناسانی که به موضوع اهمیت می‌دهند، همچون «ابونصر بخاری»، «ابن عنبه» صاحب کتاب «العمده»، صاحب «المجدی»، «روضة الالباب صنعانی»، «ابن زهره» در «زهرة المقول» و «سویدی» در «سبائك الذهب»، در شجره‌نامه‌ها و نوشته‌های خود، نام او را به ثبت رسانده‌اند.

تاریخ‌نگارانی چون «ابن خلکان» در «وفیات الاعیان»، ذهبی در «عبره» و «سیر اعلام النبلاء»، زندگی حضرت مهدی علیه السلام را آورده و به استحقاق پدران او بر امامت و اولویت آنان بر خلفای روزگارشان و نیز فضیلت آنان اعتراف کرده‌اند.

از محدثان نیز «گنجی شافعی»، «ابن صباغ مالکی»، «سبط ابن جوزی حنبلی» و «ابن حجر هیتمی» در «الصواعق المحرقة» و نیز شمار بسیاری از متقدمان و متأخران آشکارا به ولادت امام مهدی (عج) از زبان پدرش، امام حسن عسکری (عج)، اعتراف کرده‌اند. با این اوصاف، آیا سلفیه پیرو مستشرقان یهود و نصارا می‌توانند در این موضوع قطعی تشکیک وارد کنند!

ثابت نشدن تولد برای حکام

از دستاویزهای مضحک آنان تمسک به تلاش‌های حکومت و ثابت نبودن ولادت مهدی (عج) برای آنهاست. درحالی‌که در هیچ نصی نیامده که ولادت برای حاکمان ثابت نشده است. بلکه آنچه آمده، این است که دولت بر نوزاد دست نیافت. میان این دو موضوع، اگر تعقل کنند، تفاوت بسیار است. درحالی‌که این ناصبی‌ها می‌دانند امام حسن عسکری (عج) از مدینه به سامرا آورده شد تا تحت مراقبت نظامی قرار گیرد. پس آیا انتظار دارند ایشان، حضرت مهدی (عج)، این مولود کوچک را به آنها نشان دهد تا او را همانند طفل شیرخوار امام حسین (عج) در کربلا، پیش چشمانش بکشند!

از همه اینها که بگذریم، اگر تشکیک در ولادت به صرف دیده نشدن از سوی برخی مردم درست باشد، این موضوع به آنجا می‌انجامد که در درستی همه ولادت‌ها و انتساب هر فرزندی به پدرش می‌توان تشکیک کرد؛ به‌ویژه در جایی که آن ولادت در صحرا و بیابان انجام شده باشد؛ جایی که مردمانش اهل غارت و چپاول‌های جنایت‌کارانه هستند. بر این اساس، آیا کسی از اعراب بادیه از تشکیک در ولادتشان در امان است؟

از ساده‌ترین قواعد قضاوت شرعی در این‌گونه موارد، مقدم داشتن

اثبات کننده بر نفی کننده است؛ به ویژه آنکه نفی کننده هیچ نسبت نسبی، حسبی، شرافتی، دینی، اعتقادی، مکانی و دوره‌ای با خانواده فرزند نداشته باشد.

چگونه می‌توان قول شخصی مغرض، کینه‌توز و سلفی ناصبی را که در صدد مکر و نیرنگ نسبت به اهل بیت و شیعیانشان است، در حق این اشراف پاک پذیرفت؟ تشکیک‌های این اشخاص دور از دانش و دین، در کنار ادعای بزرگ‌ترین عالم انساب، یعنی صاحب کتاب «المجدی فی النسب»، مبنی بر متواتر بودن ولادت حضرت مهدی علیه السلام از حسن عسکری علیه السلام چه ارزشی دارد؟! گفتار دانشمندانی از این قبیل، هرگونه پندار دروغ و بهتان زشت را از میان می‌برد.

تواتر حدیث ولادت حضرت مهدی علیه السلام نزد همه کسانی که درباره ولادت ایشان پژوهش می‌کنند، محقق است و این تواتر - با وجود شرایط دشوار آن - به مراتب بیش از چیزی است که ما در شرایط عادی به آن نیازمندیم؛ زیرا امکان ندارد همه شاهدان را به تبانی بر دروغ متهم ساخت.

اگر دروغ و توطئه در چنین خبرهایی امکان داشته باشد، روی زمین هیچ خبری باقی نمی‌ماند که بشود به آن اعتماد کرد یا به تواترش قائل گشت. حتی اگر روشن‌تر از خورشید باشد؛ زیرا باز هم سلفی‌ها برای اثبات ادعاها و منقولاتشان، در آن خبر نیز احتمال کذب خواهند داد.

آیا هیچ عاقلی می‌تواند چیزی را (انکار تواتر) که به فساد همه چیز می‌انجامد، بپذیرد؟! آیا جز این است که دشمنان حضرت مهدی علیه السلام و دشمنان شیعه می‌خواهند در همه حقایق متواتر سیره و تاریخ مسلمانان

تشکیک وارد سازند؟! در صورتی که سلفیه در این قضیه چنین آسان شک کنند، چه کسی می‌پذیرد که ولادت خود آنان جای شک و تردید ندارد؟! (و آنان منسوب به پدرشان هستند). چنانچه سلفیه بتوانند به این آسانی در امور روشن تشکیک کنند، آیا انسان‌های شریف و عامه مسلمانان حق ندارند در همه دعاوی اسلامی، عربی و دینی آنان شک کنند؟! مگر نه این است که اینها از اموری است که به صرف ادعا دانسته نمی‌شود؟! رفتار پست سلفیه در ارتباط با عقاید و افکار ملت‌ها، ناشی از سخیف‌ترین باورهای آنان است، درحالی‌که آنها خودشان آن را امر به معروف، جهاد و دعوت اسلامی می‌شمارند.

طول عمر حضرت مهدی علیه السلام

شیعه معتقد است خداوند بر هر چیزی تواناست و طول عمر انسان از امور محال نیست؛ زیرا مواردی از این قبیل در تاریخ بشر، در دوره‌های دور و نزدیک آشکارا دیده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که مردمان بسیاری عمرهای بلند صدها سال داشته‌اند و این، خود، دلیل بر این است که امکان عمری طولانی‌تر از عمرهای متعارف وجود دارد و این امر از امور ممکن و شدنی است.

به لحاظ علمی ثابت شده است انسان طبیعی - چنانچه موانع کوتاه‌کننده عمر بر سر راهش قرار نگیرد - قابلیت طول عمر را داراست. اعتقاد به قدرت خدای متعال در اموری از این دست، میان همه مسلمانان مشترک است و اختصاص به یک فرقه ندارد. بلکه دور از ذهن خواندن آنها با عقیده اسلامی و نص قرآن، مبنی بر اینکه «خداوند بر هر

چیزی تواناست^۱، منافات دارد.

شماری از پیامبران - که انسان‌هایی طبیعی بودند - یا انسان‌های معمولی، عمرهای طولانی داشته‌اند؛ زیرا طول عمر به اراده خداوند است. شگفت اینجاست فردی که خود را مسلمان می‌خواند، این قدرت را زشت می‌شمرد و مسخره می‌کند!

بنابراین، وقتی ادله اقامه شد بر اینکه حضرت مهدی علیه السلام به سال ۲۵۵ هـ. ق. به دنیا آمده و به هیچ روی ثابت نشده که او مرده است و ده‌ها حدیث وارد شده است که او عمری بلند خواهد داشت، آیا اگر طول عمر ممکن بوده و واقعیت داشته باشد، باز هم اعتقاد به چنین چیزی مخالف قرآن یا سنت یا عقل است؟

در صورتی که اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام و عمر طولانی او با روایات امامت منطبق باشد و مانع معطل ماندن این امر خطیر شود و انسان‌ها با داشتن امام از مرگ جاهلی رهایی یابند، آیا جای آن را ندارد که انسان‌های خردمند آن را تحسین کنند و بپذیرند؟ ولی سلفی‌ها این عقیده را دستاویزی برای ریشخند، استهزا، دشنام و بدگویی شیعیان مؤمن به خدا و قدرت او و رسول او و اخباری که درباره مهدی منتظر علیه السلام آمده است، قرار داده‌اند.

از همه اینها که بگذریم، اگر فرقه‌ای باشد که به وجود حضرت مهدی علیه السلام با عمری بلند و نیز به امامت او اعتقاد داشته باشد، به منکرانشان چه زبانی می‌رسد؟ آیا این اعتقاد با کتاب و سنت یا موضوعی

۱. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: ۱۴۸).

که مورد اجماع باشد یا عقل آن را اقتضا کند، مخالف است؟ آیا جز این است که سلفیه از آن بیم دارند که شیعیان امامی داشته باشند و از خطرهایی که بر نداشتن امام، مانند مرگ جاهلیت و کفر و گمراهی مترتب است، برهند؟ اما آنان به سبب نداشتن چنین امامی در کفر و گمراهی بوده به مرگ جاهلیت بمیرند.

اگر از سلفی‌ها پرسیده شود که امامشان کیست، چه جوابی خواهند داد؟ آنها به جای اینکه از خود حساب بکشند و بکوشند تا پاسخ پرسش‌هایی را که بر آنها وارد است، بدهند، پیاپی درباره اعتقادات شیعه سؤال مطرح می‌کنند.

فایده امام غایب

از دیگر مسائل مورد سؤال سلفی‌ها، این است که فایده امام غایب چیست؟

این پرسش از روزگاران قدیم مطرح بوده و شیعه بارها به شکل‌های گوناگون به آن پاسخ داده است. شماری از آن پاسخ‌ها را در اینجا یادآور می‌شویم.

۱. کسی که امامتش به راه‌های مشخص و با دلایل متقن ثابت شده باشد، جایی برای اعتراض در اعمال و رفتار و چگونگی تصرفاتش وجود ندارد و جهل نسبت به چگونگی تصرفاتش نمی‌تواند سبب انکار او شود تا چه رسد به انکار امامتش. ما امام را شخصیتی باکمال و برخوردار از عصمت می‌دانیم، در نتیجه، همه اعمال و رفتارش نیز مبتنی بر تدبیر و حکمت است. بنابراین، با وجود ثبوت امامتش با دلایل قاطع،

انسان مؤمن به صرف اینکه امری بر او پوشیده باشد، درباره آن شک نمی‌کند.

در مقابل، کسی که امامت بر او ثابت نشده باشد، پرسش از غیبت و دلیل آن و کوتاهی و بلندی عمر او سودی ندارد؛ چرا که نزد چنین کسی، سالبه به انتفای موضوع است. به عبارت دیگر، پرسش‌هایی از این دست مبتنی بر اعتقاد به اصل امامت و از شئون آن است. از این رو، کسی که به امامت اعتقاد ندارد، نباید جز در اصل امامت امام با او بحث کرد.

مداخله شخص بی‌اعتقاد به امامت در اموری از این دست و ریشخند آن و نیز وجه آن را خواستار شدن، همانند مداخله کفار و منکران اسلام نسبت به عبادت‌های خاص مسلمانان، مانند نماز، روزه و حج و استهزا کردن آنهاست؛ زیرا آنها به این امور و آورنده آنها اعتقادی ندارند، در نتیجه، نزد آنها معنای معقولی ندارد و نمی‌توانند از آن تصویر مقبولی داشته باشند. بر این اساس، آیا آنان حق دارند در این باره چیزی بپرسند؟! آیا می‌توان کسانی را که اصل عقیده ایمان به خدا و اسلام و التزام به تکالیف و واجبات برایشان روشن نیست، نسبت به این امور قانع کرد؟!

۲. دویست و پنجاه سالی که یازده امام پیش از حضرت مهدی علیه السلام زیسته‌اند، برای دلالت بر میزان قابلیت امت برای استفاده از حضور کسانی که خدای متعال همچون خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین کرده و چگونگی استفاده از آنها و انجام وظایفی که نسبت به آنها داشته‌اند، مشخص کرده است، کفایت می‌کند.

به روشنی دیده‌ایم که مردم تنها به دوری از آنها و رها کردن و

وانهادنشان بسنده نکرده‌اند. بلکه در مقابل آنها پرچم دشمنی برافراشتند و آنان را کشتند و تبعید و آواره کردند و در سیاهچال‌ها افکندند. آیا ۲۵۰ سال حضور امامان علیهم‌السلام در میان امت برای دلالت بر اینکه این امت از آخرینشان، بهتر از پیشینیان استقبال نمی‌کند، کافی نیست؟

او آماده رهانیدن انسان‌هاست و طبق اخبار متواتر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام، بر همه امت روشن است که او ستمگران را نابود خواهد ساخت و انتقام همه ستمدیدگان تاریخ را خواهد گرفت.

آیا اگر امام میان امتی که حکمران‌هایش به پیر و جوان آنان رحم نکرده و همه را از دم تیغ گذرانده‌اند، آشکار شود، امنیت خواهد داشت؟ آیا اگر ستمگران رفتاری شدیدتر از دیگر امامان با او نداشته باشند، دست‌کم به همان سرنوشت آنان دچار نخواهد گشت؟

آیا اینکه حاکمان وقت با مراقبت از زمان ولادت وی در تلاش بودند تا او را در گهواره از میان ببرند، نشان نمی‌دهد که آنان می‌خواستند همان رفتار را با وی نیز داشته باشند؟! آیا اینکه بلافاصله پس از درگذشت پدرش در جست‌وجوی وی بر آمدند، دلیل روشنی بر این امر نیست؟!

آنان حتی درصدد برآمدند از باردار نبودن زنان و کنیزان مطمئن شوند! کارهایی که در تاریخ امامان یازده‌گانه سابقه نداشت. با وجود چنین وضعیتی آیا فایده و سود در حضور داشتن و ظاهر بودن وی است؟! آیا حکمت اقتضا نمی‌کند که او در غیبت به سر ببرد و پنهانی فعالیت کند؟!

۳. شماری از آنها شیعه را سرزنش می‌کنند که به سبب غایب شدن امام، آنان کسی را ندارند که در احکام دین راهنماییشان باشد. در نتیجه،

شماری از احکام دین مانند حدود را رها ساخته و عقاید و احکامی را از خودشان پدید آورده‌اند. طرح این موضوع در نظر برخی از آنها بسیار مهم جلوه می‌کند. در پاسخ این گروه می‌گوییم: کسی که شیعه را سرزنش می‌کند و عملشان را در دوران غیبت امام علیه السلام زیر سؤال می‌برد - شأن عمل و اعتقادشان هرچه باشد - باید بداند که دست کم شیعیان به دلیل اعتقاد به امام، هرچند امامی غایب باشد، بدون پیشوا نیستند!

در مقابل، افرادی که به امامی حاضر یا غایب معتقد نیستند و کسی را ندارند که به امامتش معتقد شوند، آیا در جوامع‌شان طبق احکام شرعی عمل می‌کنند و آنها را به کار می‌بندند؟! یا قوانین کشورهای اسلامی همه برگرفته از قوانین مدنی وضع شده در انگلیس و فرانسه است؟!

شیعیان - که به امام غایب معتقدند - به اعتقادات مبتنی بر کتاب و سنت و عقل خویش ملتزم هستند، ولی افرادی که در جهان اسلام به امامی حاضر یا غایب اعتقادی ندارند و به ملی‌گرایی، بعثی‌گری، کمونیسم، وهابیت و لائیسزم روی آورده‌اند، آیا به اعتقاداتی که خداوند آنها را روا دانسته است و دوست می‌دارد، پایبندند؟!

اگر مسلمانان شیعه در برخی کشورها به دلیل نبودن شرایط فقهی معتبر در نظر آنان، نماز جمعه را برپا نمی‌دارند، آیا همه مسلمانان در شرق و غرب دنیا بدون استثنا آن را برپا می‌دارند؟ (تا بر شیعه برای عدم اقامه آن اشکال شود)

متهم کردن شیعه - به دلیل اعتقاد به غیبت - به اینکه احکام دین و اسلام را فروگذاشته است و ترسیم این تصویر از اهل تسنن - که به دلیل نداشتن اعتقاد به امامی حاضر یا غایب - ستون‌های دین را در جهان برپا

می‌دارند، کاری است بسیار سخیف که هیچ وجدان بیداری آن را تأیید نمی‌کند. آیا دشمنان شیعه با این روش می‌خواهند سخیف بودن اعتقاد به امام را القا کنند؟! پاسخ با خواننده گرامی است تا کارها را با میزان منطق سلیم و وجدان آزاد بسنجد.

۴. مأموریت امام زمان علیه السلام که از امور اساسی اسلام است، ویژه یک ملت یا سرزمین یا زمان و قلمرو خاص نیست، بلکه هدف حضرت مهدی علیه السلام - چنان‌که آشکارا در نصوص آمده - این است که همه دنیای پر شده از ظلم و ستم را از عدل و داد آکنده سازد. بنابراین، قضیه حضرت مهدی علیه السلام تنها به شیعه یا مسلمانان اختصاص ندارد، بلکه به همه ملت‌های روی زمین مربوط می‌شود.

چنین مأموریت بزرگی که خداوند، مهدی علیه السلام، خاتم امامان را برایش ذخیره ساخته است، با وجود تنها یک فرقه کوچک و معتقد به او به انجام نمی‌رسد. حتی اگر اینجا و آنجا دولتی از دوستداران حضرت مهدی علیه السلام تشکیل شود و آن دولت تأثیر بسیار روشنی هم در رساندن صدای او و آماده شدن برای یاری او داشته باشد و نام و هدف‌هایش را نشر دهد و به سوی او دعوت کند و او را به جهان معرفی سازد.

امروز شیعه و دیگر عالمان مسلمان و مؤمنان به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله - سنتی که به وجود حضرت مهدی علیه السلام بشارت و آمدنش را وعده می‌دهد و نام و اوصاف وی را آشکار می‌کند - می‌کوشند تا حدیث حضرت مهدی علیه السلام را در کتاب‌ها جاودانه سازند و احادیث مربوط به او را گرد آورند تا همچنان امید در دل‌های مسلمانان پیرو رسالت محمدی استمرار یابد. به امید آن روزی که او ظهور کند و نقش بزرگ خویش را

در تحقق حق و ابطال باطل، ایفا سازد.

حضرت مهدی علیه السلام و ظهور وی از نشانه‌های قیامت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبرش را داده است. این موضوع، به ایمان یک قوم و کفر قوم دیگر یا عجله داشتن یک قوم و مخالفت کردن گروهی دیگر، بستگی ندارد. علم این قضیه نزد خداست و تنها اوست که آن را به و قتش آشکار می‌سازد و هرگاه اراده کند و بخواهد، محقق می‌سازد.

بنابراین، دشمنان حضرت مهدی علیه السلام با القائات و اقدام‌هایشان - از نقد حدیث، تضعیف روایات مربوط به او، منکر شدن اوصاف وی و اتهام زدن به شیعه و منتظرانش - نمی‌توانند حقایق مربوط به ایشان را وارونه جلوه دهند؛ زیرا امام مهدی علیه السلام حقیقتی است که نزد وجدان و اندیشه مسلمانان آشناست.

ظهور و دولت حضرت مهدی علیه السلام امری اجتناب‌ناپذیر است و همه مؤمنان به خدا و رسول او و کسانی که به مدلول حدیث و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملتزم هستند، به آن معتقدند. هرچند کفار و بیگانگان از یهود و نصارا و دنباله‌های سلفی، وهابی، لائیک و ملحد و همه کینه‌توزان نسبت به اسلام محمدی را خوش نیاید؛ همان کسانی که می‌خواهند نور امید به حضرت مهدی علیه السلام را در چشم مسلمانان خاموش کنند و هرگونه امید و آرزویی را در دل‌های مؤمنان به دین و وعده الهی و این روز موعود - از خلال التزام به ضرورت‌های نصوص رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام - از بین ببرند، آنان را به مسخره گیرند. (کار استهزاکنندگان را باید به خدا وانهاد!)

این امور تأثیری در التزام شیعه به این عقیده ندارد؛ چرا که دلایل

قاطعی در دست است که ثابت می‌کند هر زمانی نیازمند یک امام است و زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نیست. آن حجت نیز به وسیله خدا تعیین می‌شود و اطاعت او بر همه امت واجب است. بنابراین، ناگزیر باید امین و معصوم باشد تا بتوان از او فرمان برد؛ زیرا اطاعت او، اطاعت رسول و اطاعت رسول، اطاعت خداوند است.

دلایل صحیحی برای امامت امامان دوازده‌گانه از اهل بیت پیامبر خدا ﷺ، در دست است که آخرشان، مطابق روایت‌های مشهور نقل شده از رسول خدا ﷺ و اشاره خود اهل بیت، حضرت مهدی ﷺ است. اعتقاد به امامت حضرت مهدی ﷺ سبب رهایی از مرگ جاهلیت می‌شود؛ زیرا هرکس بدون شناخت امام زمان خود از دنیا برود - طبق اخبار موثق و درست - به مرگ جاهلیت می‌میرد.

اعتقاد به امام - هرچند غایب - موجب امید می‌شود و مردم را به اطاعت و خیر وامی‌دارد و از ارتکاب زشتی و معصیت باز می‌دارد. این، همان لطفی است که فلسفه امامت همچون رسالت، بر آن مبتنی است. شیعه بر پایه این اعتقاد، در راه تحکیم اسلام و فراهم ساختن زمینه ظهور امام می‌کوشد و در کمال صبر و شکیبایی و نهایت تلاش روزگار دولت کریمه‌اش را انتظار می‌کشد و هرگونه ستم و سلطه‌ای را از سوی دولت‌های فاسد نفی می‌کند.

این التزام‌ها هیچ کاستی و عیبی ندارد، بلکه همه اطاعت خداوند و نزدیکی به او، تلاش در راه او، جهاد برای تحکیم فرمان و اعتلای کلمه اوست تا آنکه این وعده الهی تحقق یابد: «ما می‌خواهیم که بر مستضعفان روی زمین منت بنهیم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار

دهیم!»؛ دولت کریمه‌ای که اسلام و مسلمانان در سایه‌اش عزتمند، و نفاق و منافقان خوار شوند. امید که ما از کسانی باشیم که به اطاعت خداوند دعوت می‌کنیم و به راه او رهنمون می‌شویم. خداوند کرامت دنیا و آخرت را به وسیله او روزی ما گرداند. همچنین در زمره کسانی باشیم که هنگام ورود به بهشت «ندا می‌دهند که خداوند! تو از هر عیب و نقصی پیراسته‌ای و درودشان در آنجا سلام است و آخرین دعایشان این است که ستایش، همه از آن خدا، پروردگار جهانیان است».^۲

سخن پایانی

بر هرکس که در جهان امروز خواهان خیر امت مستضعف اسلامی است، ملتی که از سوی کفر جهانی و همه کافران یهودی و مسیحی هدف قرار گرفته است، لازم است بکوشد آنان را با یکدیگر متحد سازد؛ نه آنکه میانشان تفرقه افکند.

همچنین باید بر چیزهایی که مورد قبول همه باشد، تمرکز کرد؛ هرچند که در جزئیات آن با هم اختلاف باشد؛ مانند حج، نماز و روزه. از مهم‌ترین مسائل امروز مسلمانان، انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که حتی دو نفر هم درباره‌اش اختلاف ندارند و روایات و احادیث شریف بسیاری آن را تأیید می‌کند.

بر نویسندگان فاضل ما که قصد خدمت به اسلام دارند، واجب است با همه توان بکوشند و خلأهایی را که شمار آنها در فرهنگ و زندگی ما،

۱. قصص: ۵.

۲. یونس: ۱۰.

هریک با ویژگی‌های خودش کم نیست، یر کنند. آنان در هر چیزی که به این امت تقدیم می‌دارند باید بر ابداع و ابتکار تمرکز کنند و صفحات مجله‌ها را از چیزهایی که تأثیر سازنده ندارد، خالی سازند؛ تا چه رسد به چیزهایی که تأثیر مخرب دارد. هنگامی که برای موضوعی از جنبه‌های مختلف می‌توان دلایل قانع‌کننده یافت، بدترین کار گفتن چیزی است که سبب کشمکش میان فرقه‌های گوناگون شود.

آنان باید بکوشند تا آنچه را سبب نزدیکی هرچه بیشتر مسلمانان به یکدیگر می‌شود و میان آنها الفت ایجاد می‌کند، بشناسند تا صفوفشان یکپارچه شود؛ مانند مسأله مهدی منتظر عجله الله تعالی فرجه که مسلمانان، از قدیم تا امروز، در کتاب‌های فراوان خود آن را اثبات کرده‌اند.

خداوند مسلمانان را بر تقوا هم‌نوا گرداند و ما را از کسانی قرار دهد که در روز دیدار او، زیر پرچم پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، همراه کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، از رستگاران قرار گیریم. پروردگار جهانیان را سپاس و درود خداوند بر محمد و خاندان پاک و صحابه نیک او.